



4663

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۸۳ - ۶

کتابخانه ملی و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۸۷۸۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: بازنامه و سگازنامه

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: _____

شماره قفسه: ۵۶۶۵۱

۷۲۸۴۸

۵۹۱۷

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27

کتابخانه ملی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: بازنامه و سگازنامه
شماره قفسه: ۵۶۶۵۱

۷۴۴۲

کتابخانه
۷۴۴۲



فهرست

۵۱

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20

بیتکلیان



بزرگان سلف در باب بازو شامین و جرح و عقاب
و هر یک از ایشان و جنس ایشان بر چند نوعند و از هر یک
چکار آید و چون زخمی در ایشان ظاهر شود در معالجه آن
انواع ملاحظه کرده شده است و ذکر کرده شده و سلطان
سلاطین اعظم اکرم عمده السلاطین و الخاقین سلطان
ناصر بن بهمن که برگزیده و هر بود میلی تمام و سعی و امداد کلی
بشکار داشت و بشکار جانور وفایه و سبب تالیف این
نسخه او بود و ابوابی چند درین باب تالیف کرده شد
که مکتوب میگردد **باب اول** در ابتدای شکار جانور که از
کجاست و چگونه بود **باب دوم** در انواع جانوران که بدان شکار

مکتوب



نسخه فهرست شده
۵۱

کنند

کنند **باب سیم** در خلقت و طبیعت جانوران
باب چهارم در معرفت باز که نیک کدام باشد و بد کدام
باب پنجم در صفت باز نو ماده **باب ششم**
در صفت آنکه چگونه باشد و حکار از ایشان آید **باب هفتم**
در صفت شامین و خاصیت ایشان **باب هشتم**
در صفت جرح و احوال آن **باب نهم** در صفت عقاب
باب دهم در طبیعت جانوران **باب یازدهم** در امتحان
و جکار آوردن جانوران **باب دوازدهم** در بد خوئی باز که
چون کم شود و چگونه طلبند **باب سیزدهم** در ندرت آنکه
باز در شکار تقصیر کند و از پی صید نرود و کامل گردد
باب چهاردهم در علاج سرما و گرما **باب پانزدهم** در علت تخم
و دوا و ای آن **باب شانزدهم** در علت کج و مداوای آن **باب هجدهم**
در علت حرق و مداوای آن **باب بیستم** در علت اکل و مداوای
آن **باب بیست و یکم** در علت کج و مداوای آن و علامات آن

باب پنجم در دروای قوی کردن جانوران **باب ششم**
 در دروای زحمات و الم که بازرسد و علامت کلاغ یعنی
 یعنی جوشیدن درمان **باب هفتم** در دروای زکام
 و نزله **باب هشتم** در دروای علت باطن **باب نهم**
چهارم در علت انقباض و معالجت آن **باب دهم** در تندرستی
 جانور بدست آوردن و از دست بردرفتن **باب یازدهم**
 در باب کژ و طوی و کجا آوردن بعد از کژ **باب بیستم** و هفتم
 در معالجت بیماریها و علامات آن بطریق مفصل
باب اول در شکا جانور که از کبیست و چگونه بود
 نقلت که گمانی باز کجا آورده اند و بدان شکا کرده
 ملوک روم بوده اند **باب دوم** در انواع و اشکال
 جانور که بدان شکا میکنند باید دانست جانوری
 که بدان شکا کرده اند و میکنند چهار نوع است و هر یک
 از ایشان بر چند صفت است و از چهار نوع نوع اول

بازنت

کتابخانه عمومی
 قلمرو
 شمار
 ۴
 ۷

نقلی و فهرست شد
 ۵۱

بازنت و نوع دوم شامین و نوع پنجم جنج نوع
 چهارم عقاب نوع اول در باب بازوان پنج صفت
 که یکی از یکی بهتر و لطیفتر می باشد در شکا رانما هر پنج را
 طبیعت یکست و در مزاج یکدیگر نزدیک اند یکی باز و دوم نمی
 سیم چه چهارم باشد پنجم سنج مدابکه بهترین ایشان
 باز است دیگر نمی و از این چهار رنگ میکند و دیگر چه که آن
 باز نژات و جلق و طبیعت تفاوتی ندارند و دیگر باشد که همه
 کپس دهند و بدان شکا کنند و دیگر سنج که بزبان فارسی
 سنگ خوانند و مانند باس است اما چشم وی از زرق
 و پایش کوتاه و مسطر و شکا درسی باشد و بلکه و بر اطافت
 گرفتن مرغ بزرگ بیشتر باشد نقلت که اگر ویرانیک تعلیم
 کنند کلاغ پیش بگیرد و در جویس باشد در شکا نوع دوم در مزاج
 شامین و شامین سر نوع باشد و جلد را طبیعت یکست
 دوم ایاتی سیم حطام چنانکه بهترین اصناف باز است شامین

نیز بهترین اصناف و عزیزترین و نیکوترین اجناس را
 که برایت و هر یک از ایشان و صفتی دارد و مشهورند دیگر ایانی
 که شامین گوچکت که هم از طرف بحر می آید که در شامین
 بحالیت بلکه جفتی حسن است و صید او نیز بد است که چست
 دیگر نظام که او مرغ گوچکت لطیف و سبک که اهل عراق
 او را کوچ گویند و کتک و مرغهای دیگر نیز میگویند **نوع بیسم**
 در معرفت جوح باید دانست که جوح سه نوع باشد یکی جوح دوم
 کوچ بیسم بویه اول جوح که مرغهای بزرگ میگویند و امثال کلنگ
 و از حیوانات آهو و غریزه و بهترین جنسهای دیگر است و صنایع
 حذب دارد و دوم کوچ که در ترازو جوح اما نوع ادست و شکار
 او کوچتر از شکار جوح بیسم بویه که مرغ گوچکت و شکار
 او چکاوک و کتک و امثال آن **نوع چهارم** در معرفت عقاب
 و او دو نوع است اول عقاب بزرگ و او نیز غریزه وجود و القدر است
 و او شکار آهو و روباه و فوکوس و میش میکند بلکه میگویند که

کرکا

کتاب الفیاض فی
 طب
 شماره
 ۴
 ۷

نقلی - فهرست
 ۵۱

که گرانتر میگویند و دوم فوج و او کوچتر است از عقاب و شکار
 او کلنگ و مرغان بزرگ میباشند **باب در خلقت و طبیعت جانوران**
 حال آنکه جانوران که بدان شکل و هر کدام از هر نوع که هست
 چون پرهای کار ایشان درازتر است و دست ایشان نیز قوی
 تر و پهن تر و قوت دارند در پریدن و در زور زبانت و شته اند
 و از آنجا قیاسی باید کرد که جوح بواسطه آنکه پرهای او درازند
 تراست و پشت او فراخ تر طاقت پریدن دور دارد و صحت او را
 بیشتر و پریدن باز بواسطه آن کمتر است که هر چند بتری پر پرهای
 وی کوتاه است و اندام وی بنسبت نازک چون پریدن دور
 باز کند نفسش بگیرد و بر اطاقت پریدن مانند مهر نقره
 که در پریدن جانوران می باشد از کوتاهی پر ایشان است
 چنانکه در ارج و پهن و بگ هر چند دوری پرند و در پر او
 دور پر او اول یک نفس بتری که هست اما طاقت پریدن دور
 ندارند و محقق است که باز از تمام جانوران دیگر نازک تر است

و کردنش بطریق قوی و موی ابرو بسیار باشد و پایش سرخ
 و بیشتر لون ایشان سبزی زرد و پادشاهان عجم مثل ابرام
 کوز و کثری چنین گفته اند که بهترین باز ما باز رویدت و اما
 از آن از منی و خونی زرد یک بر باز روئی باشد و باز باری
 مندی و جنی بار منی غیر پسد و باز طبرستان سفید
 بود و تیز پروخوشش حوی باشد اما دلیری در شکا چندان
 نواز و بنایست نازک اندام باشد و مرغ بزرگ نتواند گرفت
 و بعضی از بازان باشند که رنگ ایشان سپیاه و سفید بود
 و بر سر ایشان زیادتی موی باشد و از افضلیتی نباشد
 و مع باشد باز کانی خوشش حوی تر باشد و زود بکار
 آید فی الجمله اتفاق چنان کرده اند که بهترین بازان آن باشد
 که از آسبانه بردارند و او دلیر تر باشد و بگوشت حویص
 تر باشد باب در صفت باز زمامده و علامت ایشان است
 که رنگش سبزی یا بل باشد و پفش کوتاه و کفش فراخ

باز
 رنگ
 فراخ
 و بیشتر
 از آن
 مندی
 بود و تیز
 نواز و بنایست
 و بعضی از بازان
 و بر سر ایشان
 و مع باشد
 آید فی الجمله
 که از آسبانه
 تر باشد
 که رنگش
 و پفش
 و کفش

و چنگالها

و چنگالها سپیاه و تانر که که خود را چنانند سخت چنانند و گوشت
 بسیار خورد و بکار تو اند بر دو انار کاشش فراخ و چنگالها
 قوی و انار دور اندازد و چون بر دست نشیند از دست
 که نشیند کس تصور کند که باز خواهد افتاد و تن و اندامش
 مانند خرچ و کلاغ باشد و بن منرا و سپیاه و چون پرویش
 سپیاه بود دلیل بود بر خوشش حوی و یکی و تیز پزی بود
صفت باز مامده آورده اند که بهترین باز مامده باشد
 و علامتش آن باشد که همه در خود بکند مگر باشد اول آنکه
 سرش کوچک باشد و سرش بزرگ و کاشش
 فراخ و چشمش روشن و کردنش دراز و دیگر بر مای او
 کوتاه و پایش سبز رنگ و کف پایش گشت ده و خشک
 و بی گوشت و چنگالها بزرگ و بردست کران باشد
 و بسیار خورد و زود کوارد **باب در صفت باز که چگونه باشد**
 و مزجه داشته باشد اول صفت باز یک آن باشد



عقلمند
 ۵۱

التمهة علی الراوی

که جانوز بزرگ بهتر تواند گرفت باید که باز از برای
شکار مرغ بزرگ و کلنگ میدارند بازی باشد
که رویش دراز بود و سرش مانند سر مار بود و مندرش
بزرگ و قوی و ابرویش بر چشم فرو آمده
و چشمش در کوفت ده درنگ چشمش ازرق
و سوراخ بینی فراخ و کردن دراز و سرخ رنگ
و مویش کم بود و نرم و میان پایش از نیم شده
و پینه پهن و گوش دران فراخ و گوش ده استخوان
و ساقش سطر و سخت و سبند و کوتاه و کفشش ده
و سبند و سر زانو و چکال پسیاه و استوار مانند
چکال جرخ و ابار کاهش کرد و قوی و چون بدین
صفت باشد طاقت شکار گرفتن بزرگ
بهر داشته باشد صفت بازی که مرغ که چکار نکند
آورده اند که بازان که از جانب خرابان و خام

یا باب الابواب باشند شکار حوزد بهتر کنند با
بواسطه آن باشد از کوچکی شکار کرده اند و چون
بدان خوگر شده اند هر آینه شکار کوچک و صیقل
و باز آن جانب سفیدی نزدیکتر باشند **صفت**
بازی که سپیکتر بود و قوتش در فرار گرفتن نیکوتر آورده
که هر بازی سفیدی غالب تر بود نیز بر باشد و نیکوتر
و گفته اند که باز سینه اندر بالا رفتن و گرفتن بهتر از همه
بازان باشد و دلالت بران میکند که هر ارق از هوا
در طبع وی مرکبست و در دیگر بازان نیست و مخالفت
در رنگ بازان از جهت هوا و جا چگاه ایشانست
دلیل بران نهاده اند و حکما چنان فرموده اند که اندر
هوا جانوزان می باشند و راویقت از جد خلفا
عبد الله عباس رضی الله عنه که گفت است که همچا که
در زمین آب حیوان هست در آسمان نیز که عبارتست

از هوا آب حیوانات می باشد تا رون الرشید را علیه
العنه ازین معنی خوش آمد و آن باز را عزیز تر از همه بازان
میداشت **صفت بازی که بی عیب باشد** آورده اند که بهترین
بازان آن باشد که سرش بزرگ بود و در آنها سطر
و کف بزرگ و غرت باز سپند از آن جهت است که کمتر باشد
و هر چه است خوش طبع و تیز پری باشد اما شکار بزرگ
نیک نتواند کردن **صفت بازی که خوش خوی باشد**
ورز و آموز بود جهت آنکه اغلب باز که سپاه بود از جانب
در پامی آید و بر در با میگذرد اچنانا چون شکاری نیاید
دست ندهد مای بکند و طبع سازد و بدان واسطه ضعیف
می باشند و قوتی چنانکه شرط باشد ندارند چون بدست
صیاد افتد ورز و آموز و خوش خوی تر باشد **صفت**
بازی که در غایت نیک باشد آورده اند که چون باز را همه الت
در حوز مکه بگردانند پس سخن بود و چون خویشتن را

بیشتر

بیشتر سخت افشاند و چشمهایش فراخ در روشن باشد
و بردست گران بود و مویش نرم و پدیدار دل و دلیر باشد
و بردست بلند نماید و اما رور اندازد و بعضی مردمان
سوداگر که باز فرزند بوزن احتیاط نمایند هر کدام که بوزن
باشد بهتر پسند نمایند و بلکه بهای پشتر باشد و بعضی
احتیاط بزرگ و خلق و طبیعت کنند و این قاعده
کلیت اما بسیار باز است که نه بدین صفت و نیک
بر می آید و شکار خوب میکند غالباً چنانست که گفت اند
و این نادور باشد و چنین فرموده اند که در محل جفت باز
اعلا با باز او نا جفت می شود و از ایشان این چنین
باز حاصل می آید **صفت بازی که دیر بکار آید**
اگر بازی بدول باشد ویر آموز و در جهت بدولی بدین
و بد خوش شدن کند و بسیار از دست بر خیزد اما هر باز
که او را بر و بچشم فرو آمده باشد و سوزی چشمش سفید

کتابخانه
مخطوطات
شماره
۴
۷

نسخه فهرست شده
۵۱

در رنگ پر و سینه او سرخ علامت و شوار آموختن و بشکار
 رفتن باشد اما بصبر و مدارا بکار آید و بعد از آموختن بشکار
 بزرگ مایل باشد **صفت** باز بد آورده اند که بدترین مار است
 که بزرگ بوی اندام باشد و سرش بزرگ و موی کردن
 دراز و گوشت رانش سست و وز او یخت و پرش کوتاه
 و رانش کوتاه و ساقش دراز و کف پایش تنگ و وزو
 در کنش نرزه بسیار نزدیک چون بر شیشه نشسته باشد
 کوباکه در مردم خواهد جست و ازین نوع باز سپح کار
 نیاید و اگر جوئی که پشنگی شد لاغر شود و از لاغری بعیرد
 و اگر سیر کنی هرگز مطیع نشود و بوی و فاباش **در صفت**
شامی و چکولی اختلاف در رنگ گوش همین از جهت
 است که مقام ایشان مختلف افتاده است آنچه در جزایر
 دریا و سواحل و کوههای مابینند مالا کلام پسیاه اند
 و از اجزای میخوانند و بسیار بود که در نبالش پسیاه باشد

چنانکه



شقی - فرست
 ۵۱

چنانکه سپح سعیدی در آن بنود و حکما گفت اند که صفت
 بهتر از انواع شامی شامی است چرا که جانور بوی
 قوی تر و دلیر تر و بشکار بزرگ مایل تر و یخت در میان
 دو کوهها و تلهای مابینند و سرخ و سینه بر همان کوه می باشند
 و این شامی نیز بر تری باشد و پیش نر بکان است که هیچ
 جانور می نیز بر تر و دلیر تر از شامی نیست اما میگویند که غذا
 و بوی و فاد از غایت تری که دارد وقت باشد که از شکار
 حذر را بد رختی یا بز مینویزند و تباہ کرده و حکمی از حکما آورده است
 که شامی را سینه شکافیم سینه اش تمامی رگ و پی بود
 بغایت سخت و قوی چنانچه پیدا بود که بر معده دار گوشت
 در اینجا بود و گویند ازین جهت است که چون بشکار رسد
 اول سینه زنده و بعد از آن بگیرد و گوشت اندک شامی
 که در کوه گذر کنند از و کاری نماید صفت شامی که مرغ
 بزرگ نیکوتر گیرند اهل تجر به چنین گفته اند که شامی کلنگ

رست

و مرغ بزرگ کیرد سبب آنکه از جانب مغرب می آید علقت
شاهین مغربی است که سپاه رنگ باشد و پشت بغایت
سپاه و خوشش شکلی باشند و سطر و بعضی دیگر باشد
بزرگ سپاه و بنظر زشت نماید و آن نیز با هنر باشد
و در پهلات بزرگ و بوزن کران و سر بزرگ و چشم برجم
آورده و فرسش دراز و کاشش سین فرخ و پشت
کوتاه و بالش از همه بزرگ شده و پر حوزش بسیار و در پایش
کوچک و پیچده و پوپسته و بالها بر حوز فرو کشیده و گشته
اگر بدین صفت شاهین بایند اعلاست و شکار مرغ
بزرگ با پانی کند و بغایت راعب باشد صفت
شاهین تیر پر باشد مرغ رنگ چشم فرخ داشته باشد
و موی که پر امون پنی او او بخت باشد و گوشت آن
و سبزش فرخ و میان رانش کرده و پاق کوتاه
و ران پر گوشت و قوی و کف کشاده و پیر دانه و مخلف

کتاب الفیاض فی صفت الطیر
صفت شاهین
۸

عقلی - فرست
۵۱

سطر

سطر و قوی و موی نرم و دراز و دنبال چون بهم آورد سخت
بچه و جوان پر فرو گذارد و در غایت تیز پری باشد **باب**
صفت جرخ بزرگان عرب جرخ را بر جانوران دیگر بوی
آن تریخ کنند که ایشان اکثر کلنگ شکار کنند
و شکار بزرگ همچون و شاهین کمتر باشد و کلنگ
کیر و گران شاهین که مایا و گردیم و جرخ آهومی کیر و
آورده اند که هر جرخ که با هو کردن رود زود میت کرده
زیرا که همه جرخ را طاقت آهو گرفتن نباشد و گمانند
که صفتی از جرح است که انرا الولی گویند و ایشان
شکار آهو بهتر کنند و توانا باشند در شکار
و نیز اواب هم جرخ که در کوه گذر و نیک پسند کنند
و بهتر و اندازند جرخ که در خانه گزر کرده باشد و در رنگ
جرح اختلاف بواسطه جایگاه ایشان است چنانچه
در صفت شاهین بیان کرده شد و آنچه در سواصل

دریای باشند مالاکلام سیاه زنگند و آنچه در میان
و کوهی باشند سرخ و زرد و سفید بزرگ همان اند
صفت جرخ بنگوانت که هر جرخ که او را کف شده
باشد و انگشتها سیاه و زبانش سیاه و رنگش سرخ
و سرش بزرگ و چشمش فراخ و روشن و منور بزرگ
و میان رانها فراخ و سیطره و ساق کوتاه و قوی و پرکارش
دراز و دنبال کوتاه بداند و رعایت نیکی و نیکو بی باشد
و صغی دیگر از جرخ است که از او کوچ خوانند جرخ کوچک
و کرد است و مرغ خود تواند شکار کردن و آهونبند
و خوگوش نیز بگوید **باب در صفت عقاب**
بداند عقاب از همه جانوران بقوت زبانش و شکار
آهونبند و خوگوش میکند و چنین معلوم شد
که درین مدت یکی از جانور داران بجانب شیراز رفت
بود و عقاب را چنان تعلیم کرده که پراپند و کر که بگیرد و از دم

صادق العقول این قول استماع افتاد و روایت است که
عقاب را در صفت باشد و بهترین آن باشد که اندامها
و پلجهها از منور و مخلب تمام در خوریم بود و رنگش
سرخ و چشمش در سوراخ زلفت و دم و مخ بداند بهترین
عقاب است که رنگ روی سرخ باشد و اعضا مناسب
همدیگر و هر چه عقاب است چون در کوه گذر کرده باشد
کاری از ایشان نیاید و آنچه در خانه گذر کرده باشد
نیک و پسندیده است و دلیر بشکار چنانکه می باید
باب در طعم دادن جوارح جانور دار در رعایت جانور
جان باید که بگزمان از آن غافل نباشد و قدر طعم
جوارح بداند و لاغری و فریبی احسب تا کند اگر فریب باشد
خواهد که بکار آورد گوشت از قاعده کمتر دهد و اگر خوش
خوی شده و لاغری شده باشد در رام شده او را
فریب کند غرض آنکه جانور داری باید که در او ایل که جانور بکار



ویری آورد باید که بدانند بلاغی در کار می باید آوردن با فریبی
 باید که قدر و قرار طعم جوارح مانیک بدانند که هر جانوری
 حوصله طعم بقدر چه دارد و جانور مریض را زیاده از نسبی
 گوشت ندهد بیک نوبت که عبادت است از بسیت و
 همت مشغال و باید که گوشت فریب پذیر پاکیزه دهد چنانکه در آن
 گوشت رک پوی و استخوان نبود و گوشت ضایعین
 مقدار دهد خواه گوشت مرغ و خواه گوشت کوسفند اگر چه
 جانور بزرگ باشد طعم زیاده دادن حاجت نیست
 در طعم چندان تفاوت نمی باشد جمع جانور در آن
 ماضی حکم حکما بدین قدر مقرر فرموده اند که گفته
 شد و اگر جانور فریب باشد و خوراک او را بجا آورد
 و لاغری از او بقدر هفت در نیم و نیم از طعم فرار کم
 کند که مشغال پنج مشغال و یک دانگ و نیم باشد تا سه
 روز باز نیمه اول آورد و بعضی پانزده درم که ده مشغال نیم

کتاب طب
 طب
 ۸
 ۷

غنی - نرس
 ۵۱

بود و جانور را پشت محل میکنند یعنی بر دست میارند
 تا خود را از آزار پاک کند و طعم در حوصله او نماند
 بعد از آن او را یک ساعت به بند و تا آسایش کند
 ساعتی دیگر باز برد و ایند تا گوشت بجا برود و گوش
 باشد و چون نیکو بجا آمده باشد و مطیع گشته و صید
 میکنند و اگر خواهد که باز بر تب اول را از طعم تدریج
 باید دادن و بدین موجب طعم دادن و رعایت کردن
 نگاه میدارد تا جانور بدخوش شود و اولی است که جانور از
 گوشت بیک نوبت ندهد و نوعی نماید که زیاده واقع
 نشود که از زیاده و طبی طعم انواع مضرتها در جملتها ظاهر کرد
 و چون اندک خورد گوشت در حوصله وی فرار کسب
 زیرا که گوشت بتجیل خورد در حوصله اش گوشت قرار
 نگیرد از رعایت بعضی و نیز که جانور صید کند بزودی گوشت
 نباید دادن چندان توقف کند که موها بر اعضا جانور

قرار گیرد و موهای صید پاک کند و آسود و کرده و در دم
زودش ساکن کرده و طپیدن درون آرام گیرد
و بعد از آن بتدریج گوشت دهد تا مغذ باشد و احتیاط
کند که جانور بر خود است و در وقت شکار اول
موی از مرغ بر کند و بعد از آن بخوردن مشغول
کرد شرح گوشت که در راه نفوس واقع شود میل
مخوف باید ساختن در دربان گرفتن و نفوس بخورد
کشیدن تا گوشت باز کرده و بعضی جانور را از گوشت
مرغ خاکی مصرفت رسد و سازگار نباشد و با در شکم
باز افتد اول است که بهترین گوشت جانور دهند
مثل گوشت کبچک و گوشت بکوتر و پرستو که عمیقی
جانور نباید دادن که نخوت و گوشت کا و قطعا نباید دادن
اما بعضی رواد است که اند گوشت کا و بواسطه اسهال دهند
مذاشته گوشت اند زیرا که اسهال از برای ناگواری گوشت باشد

و املا

و املا در جانور بید آید و علت نخه ازین سرایت میکند
و هر چند جانور تن درست باشد گوشت مرغ جانور دهند
ناگرم جانور پاک کند و روده پاک کرده و علتی که در شکم
جانور زوده جانور باشد زیرا که در **باب در امر سخن در**
آوردن جانور جرن جانور بدام افتد با احتیاط خلاص کنند
و چشم با احتیاط دور زود زحمات نرساند و بند بر پای نهادن
نیز با احتیاط باید زیرا که احدی دبی اختیار طبع علت پیدا کند
و اگر جانور سر سخت باشد و شب پیش دارند و ساکن ساکن
چشم باز کند و در محل کشدن چشم باز باز در چشم بار
نگاه کند که جانور را بر پیش از چشم و صورت آدمی باشد تا وقتی تا
دفعی که تمام نسبت گیرد و جانور را از زود و کرد نگاه دارند و گوشت
جانور چنان دهند که مغز گوشت طلبید و بتدریج بیازار تا و بگذارند
هر دو در میان مردم در آورده و در نزد سک و اسب و غیره برارند
تا در محل شکار گرم کنند و چون وقت خزان جانور باشد



غنی - نرست
۵۹

چند روز بر میان طلب در روز اول کبشت طلبید و بعد از آن
 مرغ خواند و مرغ را بر زمین گذارد تا جانور داند که گوشت را
 بر زمین می باید خوردن و نشستن و اگر بصیدم برود بر زمین
 نشستن نباید و سبیل بالا نکند و چون از قیدها گذشتند
 باشد بکار برند و بر اینان هم جانوری نوعی دیگر است
 اول نوبت که صید کنند سیر کنند تا پنج شش نوبت
 زمین دستور و بعد از آن بکار برد و خواندن بتله باید تا گوشت
 از تله خورد و در وقتها مرغ بتله نباید بستن تا خوب شود
 و خواندن فراموش نکند تا در وقت شکار جانور رود
 و نیک رود و سیر باید کردن و اگر دور برند ویر بگرد و گوشت
 نباید دادن تا وقتی که نیک بگیرد بعد از آن گوشت دهد اگر دو
 نوبت چسب کند جانور سی در زود کبشت کند در اول
 بر تپه و در اوج باید پرانیدن و اگر در افروز بر تپه بهتر باشد
 و بعد از آن گوشت دهد و معصوم و ازین است که اگر شکار

گرفته

مبارکت او را سپهر باید کردن و اگر بر زمین نشیند او را
 بخواند و سیر کند **باب** در کبشتن جانور و چسب جانور در
 درجه موضع که بدست آید در بد خویشی باز چون کم شود چگونه
 طلبد چون باز بد خویشی کند از محل نادر استن جانور باشد
 او را بنامه اولی محل باید کردن تا بعبادت خود رود و اگر بطلب
 محل نادر استن بود شاید که از غلت درون باشد و احتیاط
 آن باید کردن و بد از رعایت کردن اگر بواسطه بی اشتیاقی
 باشد از سبب غلط درونی باشد بازه تک کافی با نوبت
 دهد اگر غلتی داشته باشد قی کند و معده پاک شود و با اندک
 بازه چوبی پنج در میان بازه موی بجا نوز دهد و با آنکه بازه گوشت
 باز نوبت تک خورد بگوید در کیپ کند و یک شب بگذارد
 روز دیگر آب آن صاف کند و چند پارچه گوشت کاه در آن
 افکند و باز دهد تا اسهال پیدا شود و یا نش در روز پنجشنبه
 خورد بگوید و در روغن کاه بچسباند و بگذارد تا سرد شود



عقل و فرست
 ۵۱

و باز را بدان حقت کند تا آلودگی و خلطی که باشد چسبند
و دفع کند و نیک شود و چون باز بشکار برند و از نظر غایب
شود از جای بلند جانور را طلب کند و احتیاط ترند
کلاغان کند که در جانب وجه محل است و جمعیت کلاغان
مشهور بودن جانور باشد چون بطلب باز رود جمع همراه
برود در سوراخها و شکافها و میان درختان طلب نماید
و اگر ننگو که در پای داشته باشد گوش باواز زنگور دارند
تا آواز شنود بین لونهها برست آید و باز در باید که دایم
الادغات کبوتر سینه همراه خود دارد و بهمان کبوتر بخوانند
اجابت کنند و میل باز بکبوتر سینه مرغ سینه بیشتر
باشد و در بعضی کرده است در شب پر باز که شکار کنند
و از پی شکار نزد و در آنکه در غایت قهر باشد با آنکه دید
بود که شکار کرده باشد یا آنکه بسیار شکار پرانیده
باشد و هر یک را بجای خود مد او ایست اگر از غایت

زهی



عقلی و فرست
۵۱

زهی باشد چنانچه اگر میل برود از کند در طبع جزئی کم
کند و بتدریج بجار آوزند اگر بواسطه دیگر شکاری بود با آنکه
او را بسیار پرانند و باشند و طیف است که در شکار
او را کرسند دارند و نزدیک بجای نوز پرانند که البته بگیرد
و سپر کند و نوبت بدین و پشتوز او را سپر کند
و اگر میل کبوتری یا در ای می آید کند و باز پرانند و باز را
در پی او پرانند تا بگیرد و جانور چنان فهم کند که از دست
آوی بریده است نیک باشد و اگر باز را دیدی نباشد
بدین واسطه از پی شکار نزد و علاج است که کبوتری
بستاند و قدری سر که در کلوی کبوتر ریزد و کبوتر را پرانند
چندانکه سر که در عروق کبوتر رود و بعد از آن کبوتر را بکشد
و باز و در مناسب باشد اگر از این زیاده مد او ایست باشد
در زمان شکار دو سه پاره گوشت بشراب کهنه تر
کند و باز و در تا و لیس کرده و در شکار در بعضی شود

باب در تدبیر سرما حکما چنین گفته اند که اگر بازرا
 سرما بزند و از این چهار شود و او است که بازرا در دستار
 پدید آید او را در آب گرم باندند و بخار بخار بر دستار
 و اعضای او رسد تا عرق کند پس بازرا پروین آردند
 و زمانی بگذرانند و بعد از آنکه گوشت بدهند بهتر باشد
 علاجی دیگر آنکه سنگی گرم کنند و پاره شراب بر آن شک
 ریزند و پشت بازرا بر آن سنگ گرم که شراب ریخته باشند
 بنهند تا بخاران با اعضای بازرا سرد و اندکی عرق کنند
 نیک شود ماب در علاج دفع کرما که بازرا رسیده باشد
 علامت آن باشد که یا پیوسته منکرش ده باشد
 و نفس زنده و با لها از هم گشته ده دارد و چشمهاش از محل
 خود بدرجسته و موی تن بر خود گرفته و طی کمر از عاده
 خورده و نهش است باشد و موی قفا از هم گشته ده بود
 و با لها فرو گذارد و چهار بود علاج است که کاپه سرخ

کتاب طب
 فی
 ش
 ۸

تعلی . فهرست
 ۵۱

بیم گوشت کند و مقدار دو مشت گاه کندم با وی بیا میزند
 قدری آب در آن کند و بر سر او نشینند تا بچسبند و چسبند
 و بر سرش را چغری بکشند و بپوشند و جابجی اگر بازرا بر سر
 نشاند بخار بازرا رسد پس بازرا بر آن نشاند و سه
 نوبت بدین دستور ضبط نماید بهتر شود که بازرا در جایی
 بر بندند و قدری کافور با آب آمیخته باز دهد و نیز در سوراخ
 بینی باز چکانند مفید باشد و درین حالت بازرا گوشت
 خورس و بچه کج شک و چکو بدید و گوشتی که در با بر که بی آن
 و بی رک و بی پی باشد و اگر شرک با طرز و با گوشت
 آمیخته کند و باز دهد مفید باشد **باب در علامت**
 نخه و بدادای آن چون زحمت نخه باشد علامت است که
 سر بسیار افتادند و من بسیار گشاید و زود با هم آرد
 و گوشت بجز بی حی خورده و نیز اگر خورده در حوصله او قرار
 نگیرد و قی گند در ربه که باز می افکند نیک نماند که قوه

بهم آوردن نداشتند باشد و گوشت نتواند کز ایندوانا
که اندازد و مجبور اول معنی نماند و رز و زنگ باشد و
پسینای نبرنگ چون بود و اما ریش سطر شده باشد
و این زحمت از گوشت بد بدیدی آید یا اگر گوشت
بر سر گوشت بجای نوز دهد باز و از او طبعیت آن باشد
که تا زمانی باز از گوشت که داده باشد شکم او خالی شود
و او را دیگر گوشت ندهد تا سلامت باشد و دانست
که باز از علت نخواست او را قطعاً چیزی نباید و ادن نازمان
که شکم او بجای خالی کرد و از اثر طویلاً در شکم جوارح چری
نماند و بعد از آن اندکی مسکت یا مصطکی و زنجبیل
و کر و یا و دارچینی و فلفل بگوید و اندکی بگوشت
خروس بچسب بر آکند و باز دهد که معنی باشد علاج دیگر
پاره عرق و زنجبیل و چوب و ج بام کوفت کند
و اندکی از آن بر پاره گوشت بر آکند و باز دهد

نافع باشد و چون گوشت داده باشد او را در جای خالی می باید
بست تا گوشت بگذارد و بعد از آن او را گوشت دهند
و گوشت را در آب گرم بر کشیده باشند تا زودتر بگذارد
یا کلونی در جای دیگر پایه نهادند باشند و پخته شده
پستانند و در آب افکنند تا حل شود و آبش صافی کردند
و بعد از آن هم آن آب گرم کند و پاره گوشت در آنجا
افکنند و باز دهد و چون بهم داده باشد شاگانه پاره
گوشت دیگر که زنجبیل و قرفل در آن ریخته باشد
برهند و وقت باشد که گوشت بد و دهنی تنی کند بعد از آن
بآب سوخته بگوید و در آب کند و با انگشت بزند
و بگذارد تا صاف شود و پاره گوشت در آن افکنند
و باز دهد یا اگر دارچینی و زنجبیل و جوز بویا و دار فلفل
جمله بگوید و در ظرف امین بچوشاند و پاره گوشت بزند
در آن افکنند و بدهد و یا گوشت در شیر گرم افکنند و باز دهد



که فایده عظیم دارد و اگر بسیار قی کند و گوشت در صند
او فرار کنی و در پاره افواه الطیب با فلفل کوفته
و چخت در میان طبع بوی و هذناغ باشد **باب در**
علت کج و در او ای آن علامت کج آنست که بازرا انار سبز
بریده باشد و همه یکبار نتواند افکندن و خوردن آب
افکندن و خوردن حریص باشد و پسته و نبال میخورد
و انار شش بسته بود و انار کاهش تنگ شده باشد
علاج دو آنست که پاره روغن مغز زردک و مغز بادام
کوهی بگیرد و روغن زیت و موم بآید یکدیگر بچوشاند و انار
کاهش بر آن طلا کنند که به شود علاج دیگر شکر
سیند و پسته زردک استخوان برودن کرده باشند با هم برابر
در کیسه زهره کوفند که زهر از آن ریخت باشد
و پاک شسته برهند تا فایده باشد و پنج روز گوشت
موش با روغن کاه و ادون معقد باشد و اگر پاره پنهان



عقلی فرست
۵۹

در دست نرم کند و بر انار کاه باز مالده هر چه از کج باشد
میندازد و علابی دیگر غسل است که در دیک کسند و پنهانند
و کف بگیرند چون صاف شود پاره آب سرد در جایی
کنند و غسل در انار نیز نماند و شود و به بند و مقدار
استخوان خنما یا بادامی در دمان جانوز نماند تا فرود
بغایت نافع باشد و جسد علته را سود دارد و علابی دیگر
نمک در آب چندان با پوره ارمنی بکوبد و به پزند و جمل
کف گرفت همچون کند و چند استخوان خنما یا پسته در انار
کاه باز نهند معقد باشد علابی دیگر جگر کوفند باشد که چند
با جانوز و هند نافع باشد علابی دیگر مغز فلفل بکوبد و پزند
و با گوشت برهند تا فایده باشد روغن بیدارنجیر با گوشت
ادون نیک باشد هم اگر با دلج بر سر زده باشد سر باز را
به جای داغ کنند فرق و رایست و مغز و حب که نافع
باشد علابی دیگر بقدر خودی نشا در سیند و پاره کند س

و یک حلیله زرد یا بویه و آنه تخم خردل بگو بدو بر روغن کاهوشته
 کند و بدو پس فیلد بیندازند و بدان فیلد تا باجا نوزرا خفته
 کنند تا در شکم او کد اجنت شود پس فیلد بیرون کشند
 و سه پاره گوشت باز روغن زیت یا روغن کاهو بدو منافع
 باشد علاجی دیگر چهار دانگ بوره و دو دانگ دو دگر در
 زستان در خانه جمع شده باشد هر دو را با عسل بکشند
 و بقدر استخوان سجدش فرسارند و در انار کاه بزنند
 نافع باشد **باب در علت فوق و مداوی آن**
 زحمت حرق است که باز بانگ از کلو کند کاشش ریش
 شده باشد و این از کوی زحمت کج باشد که بر سر سیده
 باشد و نیز نوعی باشد که از خوره و ریش او چنان شود
 که درین پرمایه بدو آید و سوراخ میکند زنا گوشت رسد
 علاج آن باشد که فی پاره بسوزد و بگوید و آب سرد
 بیامیزد و بنهد تا صاف شود و آب رازیانه بیامیزد

دکوتش

کتاب طب
 جلد اول
 فصل اول
 در علاج زحمت
 ۱۹

نقلی - فهرست
 ۱۹

و گوشت بز فروز در آن افکنند و بر بازو بدو سه روز که بهتر
 شود و اگر بچین مداوا بهتر شود بول و خرمی که او را هنوز
 حیض نیامده باشد باز چکاند نافع باشد و اگر بن پرمایه
 شود مانند خوره است ریش شود و مویها از پرمایه
 آن بکشد و شیر خود بدان مالند چنانچه خون از او بیاید پس
 سر که و مازوی گوشت بدان طلا کند بهتر باشد و اللام
باب در علت اکل و مداوی آن علت آن باشد که این زحمت
 حرق که یا و گویم در کام باز بدید آید و چون چنین شود
 بر آنکه اکل بدید خواهد شد و کام باز که بسیار است
 سبب کرد و چون گوشت خور و چنگال بدان میبرد و بر کام
 میزند تا خون از دهان کام او بیاید و گوشت نتواند خوردن
 این همه علت آنکلا است و آنکه در بن موی او چمن رحمت
 بدید آید اگر مداوا نکند ماده ما بزدون باز کند و خواب
 کند و این همه از هر است کج است علاج آن روغن کاهو

و فلفل گوشت بز کامش اندازند و سه روز بآب ترب
و فلفل طلا کنند و یا زوغن زردک و فلفل و نشادر
و زوغن کا و طلا کنند یا آنکه مک یا فلفل و شراب یا
تریاک و نشادر و زنجبیل و نوره ارمنی هم بگویند و باروغن
کبچید یا میزند و بدان جایگاه طلا کنند و انجاریا سبک بگویند
یا آنکه پاره گوشت و زبانهش دارند و چوبی که ازان آید
بزبان جانور مالند چنانچه سوزند نافع باشد یا آنکه پاره
نشادر و ریوند چینی و قدری نیل که بر روی طفلان میکنند
بگیرد و بآب زب و شیر زنان یا میزند و سه روز بکام اندام
که اکل سپیده باشد بر آن طلا کنند نافع باشد اگر این
علت از کام بگذرد و زیادت شود دوم دو جانب منسوس
و میان سر چوب که در مننه داغ باید کردن و سه روز او را
تریاک باید ریخت که بهتر شود اگر فایده ندهد زنجبیل بگوید و با
امیخته کند برای او فرود ریزد و اگر تنگ شود و اگر زحمت اکل

نشا

کتاب طب
فصل
در
کام
و
زبان
و
فلفل
و
تریاک
و
زنجبیل
و
نوره
ارمنی
و
نیل
و
شیر
زنان
و
کام
بزرگان
و
کام
بزرگان
و
کام
بزرگان

نسخه
نفرست
۱۱

بشکم و اندام او رسد و در گوشتی چند مثل یک نخود
بروغن کا و بهم زند و جانور را بدان حقت کند یا نشادر
و اشکنان و زنجبیل و دارچینی بگوید و در سوراخ بینی باز ریزد
نافع بود و گوشت آنکه اکل و تحت را بهتر از زوغن کبچید و زیت
میست که بخوردش دهند اگر خواستی که با زرا اکل نباشد هر دو
جانب منسوس چوب در مننه داغ کنند تا این شود و السلام
باب در علت بایک و دید او ای ان ابدای زحمت که از باد بید
آید در شکم جانور از ناگوارش گوشت نیمه پیدا شود و چون این
زحمت بید آید گوشت بکار نتوان برود و انارش بر پاره
دچاره پاره و ریزه ریزه بیرون آید و رنگش بعضی بزروی
زند و بعضی سبیدی مانند کج باشد و چون این علت غالب
شود باز زحمت تنگ شود و انار کامش تنگ شود و چون
انار اندازد بزحمت می رسد و انار گاه منسوس میکند و بخار
ان سبب باز می رسد و در کام بالای او اکل بید می آید و چون باد

بر سر دست چشم باز بسیار فرو گیرد و چشم را برابر بال بساید
علاج آن باشد که فایده بد بد تا شکم بر اند و باد بشکند
و اگر بیشتر از آنکه زحمت غالب شود آگاه شوی او را
حق و زنجبیل و جوب روح باید داد که بغایت نافع باشد
و طعم او کونست گنجک و چکاوک و کبوتر پچه اندکی مشک
در آن کرده باشد باید دادن و گوشت خوک و گوشت
موش نیز یک باشد و این هر دو گوشت بهم نزدیکست
و گوشت خوک و گوشت بپاره در روغن زیت و یاروغن
جوز نهند و بجای نوزد نافع باشد و اگر گوشت موش
سه روز با سرکه بد نافع باشد و در جای تاریک بندد و
روز چهارم گوشت مرغ فر به یا کبوتر زنده پیش باز اندازند
تا خود او را بکشد و پاک کند و پاره روغن کبچند تازه و مشک
بچند بر کلفتش بند بجز در نافع باشد درین زحمت هر گوشت
که دهند بیک آمیخت بهتر باشد و بجهت مداوا سه روز او را

پیش از



غنی فرس
۱

پیش از طعم پاره مشک دادن مناسب باشد و اگر مشک را
پوست باز کند و باروغن کچند حب کند و بجز در نافع باشد
علاجی دیگر نخم سپت و تخم کرفس و تخم ترب و تخم سداب
و فلفل و تخم رازیانه از هر یکی چهار حب بگویند و بر روغن کچند
تازه بچون کنند و صفت کند نافع باشد و جگر بز باروغن
کچند و مشک سفید درین باب فایده تمام دارد و جگر بز با فایده
لاک پشت بد که تنیک باشد علاجی دیگر زهره بزرگ نیمه اش
بریزد و کبوتر کودکان درش کنند و پاره صبر سقوطی و سپرز
نره پاره ریسمان محکم کنند و سر ریسمان بدست نگاه دارد
و باز دهد تا فرو برد و بعد از آن ریسمان بکشند تا در حوصله باز
فرار کبیر و سپرز زهره باز شود و در او با انجا باند به شود
و یاروغن کاو و فلفل و نشا و ربه هم بیا نیزند و باز را بدان
صفت کنند علاجی دیگر اصل نمک بگویند و در ظرف اینبن
کشند و پاره آب در آن ریزند و یک شب بگذارند و روزی

و بگرفتارند و آن عصیر کرم کند و گوشت کاد در آن افکنند
و کمی خوبت باز دهد که فایده تمام دارد و اگر آب چوب دریا
بگیرند و گوشت در آن افکنند و باز دهند هر علت که در
شکم باز باشد براند و دفع مضر است **کند باب درنی**
کردن جانوران منته دانه مویز منته مویز کوی خورده بگویند
و در میان یک نواله گوشت نهند و کند دارند که باز بوالی شوند
میاد که خوردنا غافل بجزد باز دهد تا هر علت که باشد پاک کند
وقتی کند دیگر باز بزرگرا منته دانه و نیم اما نیم باز راجح دانه و نیم
و جره را پس دانه و نیم و دیگر جانور از اینهمین حساب هر چه بزرگتر
باشد بیشتر دهند و بعد از آن گوشت کبوتر بچه یا گوشت موش
یا مرغ وز به یا گوشت کجشک دهد تا بر سرش طایند و بگوشت
خوردن خوب شود و دم داروی اسهال جانور اسهال باشد
پاره و سبب ناره تنگ کند و معبلی که انش بندیده باشد
ببنداند و بجزراند نافع باشد و بگرفایند با گوشت هم

اسهال

عقلی - غرضی
۱

اسهال پیدا کند موثر و نافع باشد **باب در عداوی دود و کرباز**
چون آب از پمپی باز آید و طبیعت کرده باشد از دود باشد
علاج روغن بنفشه پیش از زمان امیخته کنند و جگونی باز فرزند
نافع باشد اگر دمان باز جویشده باشد و دریش شده پاره
زرنج سرخ با گوشت میاخن دهد نافع باشد **باب در علت زکام**
وزله و عداوی آن چون باز را عطف بداند شود و چشم بر هم نهاده
باشد علامت زکام است علاج است که گوی در زمین
بکنند مقدار دو کز در یک کز و در آن کواتش افزونند تا خوش
گرم شود و انش از آنجا بردارند و قدری سرکه در آنجا بریزند و شامی
در میان آن کونند و باز را در دستاری بچند در فغانی است
بجا باند تا بخاری بوی رسد و از مخوی هر چه پلیدی باشد
پرون آید و از آنجا بیرون آورند و او را سپ روز بر است
خشک شده که اندر آنچه باشد که در زبستان بچار پای دهند
نشاند بهتر شود **باب در علت عداوی با نفس**

کتاب طب

هر که با و در شکم باز افتد علامت آن باشد که در حوصله جانور
با و بید آید ولی آنکه گوشت خورده باشد حوصله آن گویی
پراست علاج فایده بشکر و طبرزد و زنجبیل بگویند و باز
و دمنافع باشد و اگر انوله الطیب و دمنافع نام کند و طعمه
گوشت کبوتر بچسب و چکاوک و کجک مک باشد و اگر با زرا
زنجبیلی باشد علامت است که مگر کشته شده و در سر بسیار افتد
و چون بر دست نشاند و نبال بسیار افتد و جنبانند و مضطرب
شده باشد این زحمت یاز بسیاری دود و عصار باشد
با آنکه شکم بزرگ گرفت باشد ز نور دیده باشد علامت
است که کثیر از صمغ کجکوی او فرود ریزد و قطعاتش کابریزد
و آب پیش دهد قدری مومیای روغن سوسن با گوشت
دهند بهتر باشد و اگر پاره وصلت و حیلت یعنی انگشت
کنده با گوشت بجز از آنکه عطیه جذ ظاهر شود نافع باشد
پس امون و میان سرچوب در مته داغ کنند نیک باشد

داگر

عقلی فرس
۱۱

و اگر بدین معالجت به نشود دلیل بود بر رسیدن سبل ویرا
روغن کاه با پودا و اگر فلفل گرفت در آن پاشند شاید بعد
از آن بر گیرد و پاره کنند و بشکند و پوستش منهدارند و مغز آن
اول پیش مرغ خشکی اندازند تا بجزرد و اگر از آن بزحمت رسد
بعد از آن پاره بپازد و دمنافع باشد و دیگر گشت و نشا در زنگار
و زنجبیل سرخ و نمک مندی و زنجبیل حسن از هر یک مقدار یک
گردد و یک دانه فلفل حله بگویند و به پزند و بر روغن کاه و آب
بجوشانند تا آب کم شود بعد از آن درر کو پاره کنند و میفشرد
تا روغن نیز برود و پس حصه کند هر حصه بیک نوبت بپازد و در
مدت شش روز یک روز بدهد و امروز که دارو داده باشد
کامنه آب در پیش باز نهند اگر نشانه شود آب بجزرد و آن
روز که دارو نداده باشند گوشت مرغ پاکیزه و زب با کبوتر بچسب
و زب بدهند بعد از آن سرگین مردم که بافتاب خشک شده
باشد پاره بهم چندان شکر طبرزد و حوز و کرده میان طعمه

بباز و بد بهتر باشد و سر کین مسک بروغن کهنجد یا گوشت بچه
موش یا موش دشتی فایده تمام دارد اگر بدین بهتر نشود
روز پانج گوشت خرک یا مشک بدید نافع باشد روز نهم
زنگار و کندس با روغن کاه و سرشندوب به پاره گوشت
اینه کشند و جانور دهند و در اقیاب به بندند با خانه گرم باشد
اما باید که روغن باشد و کاه آب پیش دهند نافع باشد
و اگر بدینها به نشود و ولاغز تر کرد و هیچ علاج سود ندهد و بجز

عنايت حق تعالی در علت انقباض

در معالجه ان غلظت که در مخ باز پیدا شود چون ریش علاج
آن باشد طبع بار و عن باید داد و چهار قطره روغن کهنجد در
در بینی باز چکاند و طبع گوشت موش باشد پوست باز کرده
بباز دهند بهتر باشد **در بند پر جانور بدست آوردن**

هر جانور که از دست برود و پرواز بلند کند و بر نیفتد آن
نشاید رفتن باشد اگر چنانچه کرد بر کرد بر آید امید اندشت

که باید

که باید و اگر توجه بجای کنی کند میل رفتن داشته باشد بهتر
جانور دارد و از بلب کند و تالبه بچنانند و بز زمین می اندازد
و اگر مرغ زنده با خود داشته باشد پرازد و یا دور می اندازد
تا جانور از هر جا باشد میل آید کند جانور یا از فریب کند
یا از دوشینه چیزی باقی نمانده باشد و فریبی از بغل جانور چشم
لوان داشتن چون وز به شود گوشت با خسیاط دهد و کتر دهد تا
با اعتدال رسد و جانور چون پرواز کردن عادت کند در زمان
پرازدن و نبال به بندد و جانور را در محل جفت بسیار میل تیا به
نباشد باید در آن زمان پاره زرنج سرخ با گوشت جانور دهد
تا شہوت از جانور دفع شود و میل پرواز نکند و از رقص زمین
کرد و علامت رفتن یکی دیگر آن باشد که چون جانور را
بزرگ جانور رود جانور از جانقل کند و حکای می مند آورده اند
که در ولایت هند پشه ناموشکار گاه های بسیار باشد چون
انگام گذران رسد باز مار را نکند تا در پشه رود

در کتب معتبره

عقلی و غیره
۱

و بحال خود باشد چون میگویند که فرقی شود و پیر ما در آورده باشند
بهمان جوانی روند و صیبا و آن بر محل گذر نامی ایشان دانند
صید بسته بدام افتد صیبا و آن در اندک وقت محافظت
در رعایت ایشان نمایند باز بهمان دست در صافی بشکار
آرند و شکار کنند که علی السواد ای العده **باب در گزیر**
و طعم و ادون جوان چون موسم کرج باشد خانه ناپک مهیا نماید
که از دغان و عبار در اینجا هیچ کوزه اثر نباشد کسی بر بام آن
خانه نازد و نتايد تا رم نکنند و مضطرب نشود و این صورت
موجب علت و عصاره علت باشد و بر در و نواحی آن خانه
غوغا نکنند و از وف و نی و سرد و او از نامی طرب بطریق
اولی احتراز باید کردن در رعایت نمودن تا صیبا و اگر باز بر مدو
خورد با چرخهای زرد و پیر ما را بشکند و باید که مرغ خاکلی در آن
نزدیک نباشد و بواسطه آنکه شپش چند در مرغ هست چون
بر باز و جانور دیگر نشینند و زبانه شود و موجب مضرت باشد

داگر

داگر از کرج پاک بزرز نماید خالی از علتی نباشد و چون جانور
بگردد و خور شود و منسرد و مخلب جانور کوتاه کند و نباشد بر کند
تا روزی که باز آورده و ریجان و شاه سرخ و برک پد در پیش
جانور آن گزیری باید ریختن و ظرفهای پر آب مداوم آنجا باید
که نهاده باشد و گوشت کج خشک در گذر اگر بدست آید بهتر
باشد و چون هفت روز بگذرد و همین گوشت داده باشد
در روز دیگر گوشت بزند و یک هفت تا یا روزه روز گوشت
خودشک و شکر و بطرز دایمخت دهند و اگر هر روزه او را گوشت
از نوعی دیگر دهند بهتر باشد و بخوبی خورده و بهترین گوشت
در گزیر گوشت زرتیه باشد و خاریشت گویند و بوعربی قسفند
خوانند و پد از درون او خالی کرده که زود از گزیر بداید فریه
شود و پر زود تر در آورده و همین گوشت خاریشت بروغن
کبچید چوب کنند بهتر باشد و بخوار ح و در گوشت شترانی سم
نیگو باشد گوشت موش دشتی شود و بروغن منقش باو ام

ترکند و بعد نافع باشد و پر زود بیفتند و باز در سینه و در
میانه روز گوشت کاه و زنبق را در نافع باشد گوشت کربسی
مناسب جانور زود و فریب شود و در کز پر زود بر آورد و چون
خواهد که جانور پر بند از دمار آبی بدست آورد چهار انگشت
از سر و چهار انگشت از دم بپزند از دو بعد از آن مشک مار را بشکافند
و پاک کنند و بشویند و با اقیاب خشک کنند و پاره از آن داخل
طعم کرده جانور زود و مسند نار و پر پند از دو هم نیک در آورد
و اگر کوز و با گوشت بکلوی جانور زود و نافع باشد
و اگر بد زنده در پای جانور اندازند تا خورد او را بکشد
و کوز بغایت نیک باشد و اگر غده نزدیک جلقوم و مری
کو سوزد است جانور زود و مسند بغایت نافع باشد و زود
فریب شود و پر زود و بیند از زود و اگر غده را بخورد غده را بپزد
و خشک کند و هم صفت است اندکی بگوشت داخل کند
و بخورد نیک باشد حیوانا اگر ماسی زنده بدست آورد

جانور

تغی

جانور زود بسیار مفید باشد و بکفت پر انداختن تجیل
نماید که دو از این وقت که یاد کرده شد چیزی بجای آن زود
بخورد گوشت نادر قبی که خون پر بیند از زود و باز آورد بهتر
باشد بهترین گوشت از آن گبوتری که در پستوی
بخورد گوشت کج خشک بر دغن کبج خوب کند و بخورد از
نافع باشد و هر گوشتی که گرم و تر باشد بهتر بود
و چون خواهد که از کز بد آورد و فریب شده باشد
و پیه زیاده کرده گوشت بتدیج دهد تا بخورد و بجای خود
رسد و بعد از آن شکار کند و بهترین است که کشش
بزرگ پاک بشویند و هر خونی که دارد باشد برود و صاف
شود و بعد از آن جانور زود دهد تا پیه کواخت شود و بحال
خود رجوع کند و ششمن باز را بکل باید اندود تا برو
نشند و خواب آسایش جانچه شرطت نتوان کردن
و پیه نیز که اجنه شود و بجد اعتدال رسد و چند روزی

بتهل خوانند و بعد از آن بشکار برد خطا کنند بنیای است
باب در معالجه چهارپایا در این باب علت هر
پنازی که جانور از آن باشد منفصل باشد و معالجت
بر دو قسم باشد **قسم اول** در بیماری و علامت آن
قسم دوم در معالجت و مداوای آن قسم اول باید دانست که
علت نقل درستی جانور معلوم باید کرد که چگونه باشد
صحیح المزاج بود اگر بخلاف آن شده شود معلوم کند
که از علتی خالی نباشد اما تشخیص مرض جانور نیک کند
تا در معالجت خطایی نشود و علامت تن درستی
آن باشد که ریمه که در شب با نگاه داده باشی بیندازد
و چون با داد شود خود را سخت تر فشارند و دنبال از
هم بکشاید و هر دو جانب خود را از چپ و راست
در از کند و بکشد و روغن از پشت دنبال برگیرد
و بر همه پر خویش و مخلصها بمالد و بر همه اندام همچین

متوجه
معلوم

معالجه چهارپایا

علت نقل
۱

متوجه باشد و خود را راست کند و این علامت
تن در پستی باشد و اگر بر سر جای و یا بر موضع از
اندام بمانند از رحمت خالی نباشد و بهترین صورت
تن در پستی آن باشد که در ایام نبشاط باشد و بیدار
باشد و آثار صاف اندازند و پسیده آن تنگ
و سفید باشد و سپاسی آن کمتر و بارنگ جمن گوشت
خورد و هر یص خورد و بهر دو جانب دمان کار فرمایند
و چون گوشت خورد در حوصله اوست باشد
و چون بشیب برد سخت برد و چون بردست شیبند
استخوان پاهای بهم راست دارد و نه مخالف و دور
که زیر بال جانور است با اعتدال حرکت کند و موها
در پای او صافی بود اگر بدین نوع نباشد از علتی خالی
نبود اکنون نشانه تن در پستی آنست که گفت شد
و علامت بیماری هم بیان کرده شود چون از باطن رگ

انبار باشد و آنچه ظاهر توان دانستن چون جانور چشم
بسیار بر هم زند و آب از چشم او ظاهر نشود انرا از حمت
طرف خواهند چون هر دو چشم یکی فرو گیرد و یکی نه و یک
پای بر گیرد و یکی می نهد و مویها از هم کشاده باشند آن
زحمت سر باشد و چون در میان کشاید و زبان بیرون آورد
و نفس زند و جسم از حالت خود بگردد و پرمانش ده دارد
و گوشت تمام بخورد و بالها فرو کند آشته و دم زند و نش
نرم آن علامت کرم باشد و چون کام او سفید باشد
دلیل علت اکل باشد که با کرده شد اگر چشم بسیار
فرو گیرد و بر بالی را پاک کند علامت باوج کرم باشد که پیدا
کرده باشد و هر وقت که منترش کشاده بود و سر برین
می زند و بر دست اضطراب کند علامت نفس است
و چون عظم بسیار کند و چشم فرو گیرد علامت با د است
که در سر باز بدید آید و چون بر نشیمن کج نشیند و میخورد

دران

دران

غنی

در است می شود و علامت صدمه بود و اگر بالها آویخته
و پست باشد علامت با د است که انجا رسیده باشد
و چون جوصل او پر از باد بینی اکل گوشت خورده باشد
دلیل بود بر اکل با د و در جوصل او بدید آمده باشد و اگر پست
بر آورده باشد و بر دست کج نشیند دلیل با د است
که انجا رسیده است و چون پای جانور پستی شکافه و آ
رزد و از آن می آید علامت بو اسیر بود و شقاق و چون
شانه جانور بر آمده باشد و اما پس گرفته علامت
با د است که انجا رسیده باشد و با شکسته باشد و اگر
بر نشیمن فراز گیرد و نشیند و چون نشیند نیز لرزان بود
علامت نفوس باشد و چون اکلش تان بهم آورده باشد
و نتواند نشستن و بروی در افتد نفوس محکم شده
باشد چون پای جانور اما پس کرده و پنجه بپاک کند
علامت ان باشد که گرم در شکم پدا شده باشد و چون

جانور بطبیعت خود نباشد و آواز از گلو دهد علامت
زحمت و وقت و چون در حالت گوشت خورون بجنب
در گلو میکند و میخورد تا از آن خون بدر آید علامت
زحمت اکل است و چون گوشت بقر خود بخورد و اگر
خورد پاره پاره کند در اندازد علامت نخچه باشد
در آن وقت باید و پرا جنبانیدن و بوی دمان وی احتیاط
کند که بوی نخچه از آن می آید و چون علت نخچه باشد
گوشتی که خورد از حوصله دیر بزیر برود و چون بزیر برود اما
دیر اندازد و هر وقت که گوشت دیر خورد و باز اندازد علت
نخچه است و اگر پهلوی راست بسیار بجنب بجز علامت
در دگر است و اگر جانور بسیار نتواند پرید علامت باد
و هر وقت که گوشت در کف گیرد و از خورد و در و دلیل
بود بر زحمت کف و ساق که پدا شده باشد و چون
بسیار خورد و بفسر میکند و میگرد و دلیل پیش است که در اندام

پدا شده باشد و چون چشم صاف صافی باشد و روشنی
نداشته باشد و آب بچشم فرود آمده باشد و اگر آب از بینی
جانور آید از گرم باشد و باز زحمت از او در پسیده باشد
اگر ریجه که باز افکند در نرم و گنده است و دلیل بغم است اگر ریجه
نیکنند در آن گرم باشد و در شکم گرم داشته باشد و اگر ریجه
شکم را بسیار بفسر میکند دلیل بر گرم باشد و اگر بر میکنند
و این پر خورده باشد علامت زحمت اکل است که با ندام
رسیده باشد و اگر با بار بسیار باشد اندک اندک اندازد و اما
بفسر بخورد و آب خوردن حریص باشد زحمت کج باشد
و چون سپیده و ابارش میل بزردی کند و سپیامی آن
سطر باشد علامت نخچه باشد و چون سپیامی ابارش
بسیار بود با هم چندان سپیده سطر بسته باشد و آن علامت
لاغی باشد و از علتی خالی نباشد و اگر رنگ ابارش دو
نوع باشد یا خون همراه داشته باشد علامت بوسیر بود

و اگر امارش رنگ زنگار سبز داشته باشد علامت
ملاک جانور باشد **مجموعه در معالجه علت که گوشت**
چون باز چشم بر هم زند و در چشم آب آید علت طرد است
و هم نشاید که چیزی بخشم او رسیده باشد که خشک گوی کبریز
و بکشند و خوشش در چشم کشند تک باشد و با پاره شراب
کهنه در چشم جاگور کشند و با چکاندنی آید خاری یا زخمی
بخشم رسیده باشد و آب از چشم آید خون بدد در چشم کشند
و با چکاند و در جای تاریک نشاند و گوشت کبوتر زعفران
باید اندودن و خوراندن و در ماسی پس بوبت گوشت شیر
شتر و کبکین آمیخت کنند و بخوراند که در جمله اوقات نافع
باشد گوشت را بطیروز می باید اندودن و خوراندن تهر باشد
و اگر زحمت از سر باشد در جای گرم بنزد یک آتش آید زین
وقتی که دودی و گودی نباشد و زمانی انجام داشتن که
زحمتش ساکن گردد و بگردانند از پنی جانور با دوی بیرون می آید
لی دم زدن و درمان کشدن علاج است که فایسک

الی

خلق

آبی یعنی خاک بقد پس با سه پاره گوشت بر آید و باز و در نافع
باشد و در عرض شش روز روزی بدد و یا آنکه باز زنده شود
بروغن کچند کجکوی جانور فروریزد بهتر باشد و اگر زحمت از
بلغم باشد علامت است که چون ریمه افکند و سرش افکند
و ریمه او نرم باشد و درمان وایم باز باشد و روزی باشد
علاج است که هفت دانه مویز بکوبد و با گوشت باز بدد
جانبی یا دگرده شد که فی کنت و شکم از بلغم پاک شود و بعد از آن
کبوتر چینی استخوان بوی دهد که نام زحمت زایل شود و چون
ریمه بخورد باز کبر دو بیتند از آن هم نوعی از بلغم است و پاره
سیرکن خاک و زنجبیل با گوشت جانور و در نافع باشد
و اگر باز را با در اندام سپا شود علامت آن باشد که پست
اوج گردد و اگر بر نشسته است نتواند نشست و در پریدن
بسیار جانب نتواند نگاه کردن علاج این باشد که پاره
بج کوفته و پاره شش در رو پاره بندد و در روغن کما و

۸۲

بامک بگوشانند و میقتارند و چون سرد شود با گوشت بیامیزند
و بیاز دهند مفید باشد اگر بدین بهتر نشود همان پنج کوفته
که در رکوب پاره بر روغن جوشانیده باشد پرون آورد و گوشت
بیاز دهد بر شود و در طعم دادن آب پیش از نهند تا از خشکی
پنج زحمت نیاید و هر وقت که خواهد خورد در روز دیگر گبوتر چنانچه
در دست پیش از اندازد که با استخوان و غیره بخورد اگر در دست
پشت در جای نوز باشد علامت آنست که چون دست بر
پشت باز نمی گذارد علاج آن باشد که بر است خشک
کرده بچیده نشاند و در جای بزرگ که دو جا سوراج داشته
باشد که کوچک و جانور را بر دست گیرند و در شیب آن آب
برارند که قطره قطره آب بر پشت باز آید و طعم بار و روغن زیت
و یا روغن جوز امیخت کند یا آنکه زیره با شراب کهنه
بگوشانند و نوز پاره در آنجا بچند و بعد از آن همان نوز پاره
پرون آورد و نیم گرم بر پشت باز افکند بدو سه نوبت که

حشر

خوشتر شود اگر در پشت او زحمت باد باشد گوشت پرستو
و گبوتر بچسبند با فایند و شکر و زنجبیل و اینون و بادیا نه
بهند و از گوشت مرغ خاکمی بر میزند و یا آنکه گوشت بز را روغن
جوز و روغن پیدای خیر بجزا نماند مرغ باشد اگر باد ببال باز رسیده
باشد گوشت گبوتر بچسبند و کبوتر خشک و پرستو بر روغن بادام
ملح و شیرین باز بچسبند و در چینی و فایند و شکر و طبرزدی باید
داد و طعم از عادت کمر باید کرد و این گوشت باید که بر روغن
جوز و یا روغن پیدای خیر خوب کرده باشد و از گوشت مرغ آبی
و مرغ خاکمی اخراج کنند و اگر باز از زحمت رسیده باشد
پشکلی که سفید با برک مید در یک مسین کنند و بچسباند
و همان آب در ظرفی کنند و آرد پرنی بر سر آن نهند و باز را
بر پر و زین نشاند تا بخار آن بیاز رسد بهتر شود یا آنکه
گوشت مرغ سیاه با زنجبیل سرخ بیاز دهد و بجای تار یک
ببندد و آنکه نگاه دارد و حرکت کند مرغ باشد اگر باز آورد

جگر باشد علامت انت که جانب راست میخورد و سپندان
سیند با گوشت باز دهد بهتر باشد و اگر در شکم باز باد چندان
باشد علامت آن بود که چون بر نشیمن نشیند و با او جدا
شود و چون اهل اندازد و همچنین علاجش آن باشد که
سپندان و زنجبیل سه روز بدهند با گوشت آهوی یا گاو
پاره و سبب با چون بیاید و باز دهند چون بدانند که بکار برود
بعد از آن نازور گوشت دهند یا گاو سپندان و زنجبیل
و جوب و ج سه روز با گوشت دهند با زایل شود و اگر باز را
کرم در حوصله بیدار آید علامت آن باشد که چون ریه
بمیدازد کرم با آن ریه زایل کرد و علاج انت که شلغی با
اندر و ن خالی کند و پراز آب کند و بر سر آتش دهند و جوشانند
چنانکه شلغی نخته شود و گوشت را در آن آب افکند و بیازد
نافع باشد و اگر کرم در شکم باز پیدا شود علامت آن باشد
که شکم بسیار خوارد و اما رگه نیر بهمین نوع خوار و علاج آن باشد

کسپندان

غلی

کسپندان سیند با گوشت باز دهد و با آنکه آب انار ترش
بگیرد و گوشت بدان ترکند و بخوراند ناشش روز جوب و ج
با گوشت باز دهد بهتر باشد و با آنکه کدو پوست باز کرده
میت عد و یکو بد با گوشت باز دهد و در افتاب بند و طشتی
پراز آب پیش باز دهند و در وقت انار گرم از وجود اشود و یا آنکه
زنجبیل چینی و فلفل خردوباید و یا یکو بد و نیک صلا کند
و بر روغن گاو بسر کنند باز دهند کرم جدا شود با قطره ان و پاره
گوشت دهد همین خواص بخشد و با فلفل با گوشت و در نافع
باشد و یا آنکه خرد سیند خور و یکو بد و پیرز و سه پاره گوشت
باصل انداید و همان خرد بدان پراکند و بخوراند نافع بود که جگر است
و یا آب انار ترش و شیرین علاج انت که ترید با جوب
و ج یکو بد سه پاره گوشت پراکند و سه روز باز دهد نافع بود
و اگر باز را علت بود بسیار باشد علامت انت که خون با
انار همراه باشد علاج آنکه روغن برز بار و روغن نیف در روغن

جبهه الحضر اینم کند و صحن کند بهتر شود و اگر باز را بوسیر و شناق
در پای پیدا شود علامت است که پای او تبر کند و اما پس کرد و آب
زرد و آید علاج آنست عاقر قرحا خورد بگوید و آب با میز و در آنجا
مالد و طلا کند نافع باشد اگر باز را بادی در آن یا کف یا یاق
بود علاج آنست که گوشت یکم کوچک کمال تواند گرفت علاج چنین
کند که آب با بونه و طلیه با اندکی آب گرم بر آنجا طلا کند یا آرد
بر سر دیک نهند و آب گرم در دیک بود و باز را بر سر آن دیک نشاند
تا بخار برود و رسیده شود و طوی گوشت گنجشک و یا کبوتر یکم بر وزن
با دام تلخ و شکر و فایند بد نافع باشد و چون باز را زحمت نوری
باشد علامت آنست که بر شیمه راست تواند نشست و در محل
نشستن لرزان باشد و چکانها در هم شده و بروی در افتد
و طوی کمتر خورد علاج آنست که او را گوشت گنجشک دهد و اگر
اما پس در پای داشته باشد با یکبیت و یا آهن بنسکافند
تا خون و آب زرد در آنجا باشد بیرون آید پس صبر سوطری

و صنعه بی وزعوفان و حسنه تخم مرغ در هم کرده باشد گرم کند
در پای جانوز کیرد و بر کوباره بر بند و نافع باشد و هم مرغ و زنب
بکشد و خون وی با این دارو با میزند و پاره حنظل یکی در آن
کند و بر آنجا نهند بهتر شود و اگر به نشود چوب مردمان موضع را
در آن کسند به شود و اگر باز را از آری بکف رسیده باشد
از صدمه و یا چیزی دیگر پوست کند بگوید و مراد را پنم گوشت کند
و بر سر که در شراب گرم کند و همان دارو با بر پاره کتان انداید
و کتان چند جایی با اندازه آنکشتان پای باز سوراخ کند
و پای باز بر آن نهند نیکو بود و اگر باز را حنظل مفید به نفع که باشد
صبر و حنظل یکی و مراد و زعوفان گوشت بر آنجا مالند و طلا کند
و بعد از آن شکر و طبرزد بگوید و بر پاره پنس نهند و بر حنظل بندد
زرد و در آن نشود و سخت شود و اگر شپش در اعضای جانوز پیدا
شود معالجه آن با نواع گوشت انداید و جعل آوردن تا زایل گردد
اگر پاره رسیان بسیار پیدا کند و بر کردن باز بندد شپش نماند کرد

دیگر پاره پنبه بر کردن باز بندند تمام شپشها نیست کرد و دیگر پاره
پنبه بر کردن باز چمد و پاره بر پای و پاره کلوخ با تاش گرم کند
و پرون آورد و در جایی ریزد و باز را بر سر آن دارد و تا بخار بجازد
و نامت شپشها درون پنبه رود و بعد از آن پنبه باز کند سیسم پاره
نیم خطل در آب نمک بچشانند و بعد از آن که نیم گرم شده باشد
باز را در آن نشانند تا خود را بشوید و شپش بمیرد چهارم در مینه
ارمنی خور و بگو بد و در زیر بغل جا نوز ریزد و بن و نبال افشانند
و در بن مو بهار ریزد شپش بر طرف شود و چشم روغن زیت
در پای باز مالند تمامی شپشها در پای باز جمع شوند دیگر کلوخ خورا
بسوزاند و باز را بر کلوشانند تمامی شپشها از باز پاک شود
اما چند روز باید که باز را بر کلوشانند و هر روزه کلوش را با تاش میوش
بسوزاند و جا نوز را بر آن نشانند که نافع است و اگر باز پر خود
بپسار و آنگذ چنانکه آوی ریشش خود را میکند یا ناخن
بدند آن میکند فایده و شکر سبز و بند نافع باشد تا بغل

در میان گوشت نهند و به باز و بد و ترکند و بسره که نافع باشد
اگر ترک نکند پرمال و مخلب باز تا ببرد و حنظل و صبر و زعفران
باید اندود تا تلخی و طعم آن دار و پانچ شد ترک آن کند آن کند
و اگر باز پر نبی وقت اندازد آب لیلیاب با جوز چنار
بگوید و بسره که بچوشند بر پای باز مالند تا پرمال آورد و سخت کند
و اگر باز پر اندازد بی وقت نریخ سرخ با شراب بچون کند
و بر اینجا مالند که موی کسده باشد نافع بود و یا گوشت باب
انار بر شش و شیرین بر آنگذ بوزاند و یا قرفل کوفت با گوشت
و پد نافع باشد و یا آله گوشت در سر که افکنند و اگر کلوز
عسل بیند آید مفید باشد و اگر باز را پر کونه شود پد فوس
مالند و در آن شود و پد مرغ نیز نیک باشد بعد از آنکه پد بر اینجا
مالیده باشد یک دانچه جو فوسه در جایگاه پرمالند و بگذارد تا پر
در آورد و اگر باز را پر کج بود از لاغری باشد و نیز باید کردن
بگوشت کبوتر بچ و کبک و یا گوشت فوکوش دهد اگر بدینها

نشود در آب گرم نشاند و گوپاره بر آن چند دراست
 کند بدیج بهتر کرد و اگر باز پرب بسیار شکند روغن کبچر در
 همان بن پر نماید و پرنما را نیز بروغن چوب کند و از آثار و خواص
 روغن در پرما اثر کند و در زم نماز در است شود و بعد از آن
 بآب گرم بشوید و پرنمای شکسته را وصل کند تا نیک شود
 و اگر باز دنبال خود کند علامت لاغری باشد و خواهد
 که روزه در آورده و فربه باید کردن و طعم گوشت بز فربه باشد
 و با بچه موش باروغن کاو باید دادن و گوشت بچه فربه نیز
 و گوشت خوک نیز همین خاصیت بخشد و هر روزه گوشت
 از نوعی دیگر در ماهی ص تر و فربه تر کرد و پرنما را روزه رساند
 و اگر خواهد که باز لاغر را روزه فربه کنی بهتر از گوشت کبوتر بچه
 زنده باشد که در پیش جانور اندازند تا برضای خود آنچه
 خواهد بجزر اما گوشتی که دهد بروغن زیت چوب کند
 بهتر باشد آورده اند که گوشت مرغ درین باب چندان نیست

اگر

غنی

اگر دمنده اندک دمنده گوشت بز فربه و جوان بغایت نیک باشد
 و اگر در آب گرم کشیده باشند و باز دمنده و تر اثر کند
 و گوشت موش باروغن کاو نیک باشد و از گوشتها که
 دمنده هر چند فربه باشد بهتر باشد چنانکه ذکر کرده شد
 و گوشت سگ بچه و خوک بچه بسیار مفید است و گوشت
 بز نیز درین باب اثری تمام دارد و دیگر مجموع حکمت استنها
 و کوارش طلوع و شکستن با بوجیبی که مفضل کرده شود و بخل
 مقرر و در چینی و جوز بویا و زریخ سرخ مت دی یکدیگر نیک
 بنده مقدار یکی از اینها و زعفران چهار یک اینها جمله را جدا جدا بکوبد
 و به پزند و بعد از آن ادویه در ماهی دو نوبت در طبع جوارح

کنند و بدمنده تا بجزر و بغایت نافع

و مناسب باشد و الله اعلم بالصواب

والحکم بالصلوة علی محمد و آله

المحیر

۲

بزرگوار
 فی احوال
 و احوال

الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام على خير خلقه محمد
وآله اجمعين الطاهرين چون پادشاهان و پادشاهان
و اکابران روزگار را انواع تنهات مستحبت دفع
عالم و خیالات فاسد و خیرهای اراجیف و غیرات
روزگار و حوادث گاه گاهی متوجه شکار میکردند
و باطن را از کدورات و وسوسه پس در شکار و شکارگاه
با یک میکردند اما از جمیع شکارها شیرین تر و غریب
و عجیب تر بزرگان شکارها جوارح پسند کرده اند
که این حالات و شکار است با سلاطین روزگار و ملوک
نماند و در خصوص شکار باز پادشاهان و جمیع و عقاب

و انواع

و انواع جانوران نامی که مشهور روزگارند و هر یکی را از آنها
صفتی کرده اند و نیک بدایشان معلوم نموده اند عارضات
و مرضی که ظاهر و طاری میکند و علاجهها و تجربها کرده گفته
و حکمای سابق بموجب محبت سلاطین ماضی از کتبهای حکمت
انواع حکمتها و استیجابها نموده و آنچه درین باب بکار
آمد در نسخات مذکور شده و یادگاری بجهت سلاطین
مستقبل که داشته چنانچه هرگز ازین معنی لذتی و
حضوری و دوفوقی بخاطر شد و در باب شکار جانوران
نامی و میلی و مجتبی باشد جمله شرایطها و خواص جوارح را
درین ذکر کرده چون باطن سلاطین را مجتبی بجانورهای
پیدا شود معلوم تواند کردن که کدام نیکست و کدام بد و از آن
کدام جانب و کدام اقلیم بهتر است زیرا که از جانور که
مخصوص بموضع و اقلیمی است خاصیتی و مزنی دارد و چون
بعضی از اینها که مقبول طبع و اتفاتی نظر سلاطین

کرده و نگاه در ایشان عارضه از عوارضات عارض کرده
 و بسبب آن عارضه ایشان شکار باز ماند و از محبتی که سلاطین را
 بدان جا نوز مقبول متعلق شده باشد بسبب عوارض میاید
 که بواسطین سلاطین و ملوک ان عظام را پریشانی رسد
 انواع معالجات از کتبهای حکمت بجز به حکمت مجموع مدا
 استخراج کرده و نسخها نوشته که نامعالجه کرده شود تا پیوسته
 سلاطین از حضور و ذوق حوز باز نماند و ازین معنی در بطن
 ملوک ان غباری اثر نماید و از جمله سلاطین ماضی شهر یا بر
 اسلام ملاذ و ملجا کانه امام خسرو کامکار نامدار موقوف بپوش
 زردان سیف الدوله و الدینا و الدین ناصر الدوله و الاقبال
 و الدین تهمتن زمان سلطان بهمن خلد الله ملکه و امام دوله را
 در زمان حوز از اقوان و اخوان ممتاز بود میل و محبتی کل
 شکار داشت حضور صاحب شکار جوارح جنابچه اکثر اوقات
 شکار اشتغال می نمود و در ان باب نسخه در باب

خواص

خواص جوارح ترتیب شد فریب الغم و بدین عبارات در
 آورده شد تا باز در انرا افاده و استفاد و باشد بهتر
 ترتیب که بیان کرده میشود **باب اول در ابتدای شکار جانور**
که از کجای و چگونه ملوک روم بوده اند و قتی ملک روم شکار
رفت بود در شکار باز رسید نگاه تا زنی پرواز کرد
زیرا یک پسته در ملک متوجه احوال پرواز او شد همین که
میل باز با لاکردی پر یک پسته دی و چون میل زیر کردی
پر با بر خروشتن آوردی و چون خود پستی که هوا کرد امار
بلند اخفی تا در پریدن سبک تیر زو باشد ملک را و کجا
باز بیعت خوشش آید و با جمله توابع بی روی باز کرد
باز بر درختی در نشست در غایت حسن و جمال و کمال
در میان بی بود و لشکر با نرا امر فرمود که از حبس بر بنده
جوارح که باشند بدست باید آوردن و در مجلس محبت
وزینت بگو باشد و جمع در گرفتن جوارح از هر جانب

آورده اند که از شکار جانور است آورده اند
 در شکار جانور است

غنی

بر روی خود و بدولت و اقبال سلطانی با زنی چند
بر دست آوردند و در پی رام کردن شدند و پوسته در مجلس
و حضور حضرت سلطانی میداشتند تا یک روز ملک
بازی بردست بود و پهلای سبزه سیر میکرد ماری پیدا
شد باز قصد مار کرد و روز کرد و از دست ملک خلاص شد
و مار را گرفت و هلاک کرد و چون ملک این حالت از باز
مشاهده کرد بغایت خوامان باز شد چنانکه بگدم از حضور
دور نمیکرد و بعد از چند روز و باجی را که در کان بگفت باز یک
نکاه داشته بودند مگر و ایندند در کدزی باز چون باز بدید
قصد و باه کرد و گرفت و روزی دیگر مرغی در نوای قو
بگذشت او را نیز گرفت و بجز و چون این صورتها مشاهده
کرد در غمت سلطان و محبتش زیاد شد و او را بیستم کار
که رفتن میکرد تا آن محل که اموخت شد و این صورت
در روم شهرت گرفت جمله ملکان روم میل بنگاه داشتن

جوارح کردند از آن کسی که بعقاب شکار کرد و پادشاه مهربان بود
بعد از آن ملوک روم جمع را ملوک عرب اموختند و بعد
از آن ملوک روم تا غایت شکار جوارح از ایشان مانده است
افتتاح کتاب باز نامه چون جابوزر بعقید اندازند
باید که نام خدا می بخورد و جل یاد کنند مولف این کتاب گوید
که اسکندر رومی او را ذوالقوین گفتندی علماء و حکما طلب
کرد گشت بخواهم که جوارح با نرو امراض او را که عارض نشود
و مدارات معلوم گردد که با فراج آری چگونه است و علامت
و عارضات چگونه درین باب مخدوم چند یاد کرده شد
تا طالبان داد و وقت احتیاج بکار آید و در عده در خاطر
نماند آنچه گفت شد با ابواب چند بیان کرده میشود و السلام
باب در صفت بیماری بان چون هر دو چشم باز آید
کند و جناح هر دو بهم زند و گویا که پرواز خواهد کرد و متواند
و این علامت موت بان باشد و همچنین فی کند و منفار

از هم برود و زبان از دهان بیرون آورد و جناها فرو کرده
 نشان حرکت و جون میان هر دو شانه باز چهار بر راست
 شود و هیچ کوزد و عقار از هم نکشد آن نشان حرکت باشد
 و چشمهای باز کوچک شود و بدن ضعیف نشان حرکت باشد
 و با جناح پزمرده بینی گویا که آب سرد بر روی چست اند و طعمه
 کوزد و زبان باز کرده و پاهای کشید علامت موت باشد
 و بسیار ظید و بی آرام و قرار شود علامت موت باشد
 و هر گاه که باز را خنق خشک بگیرد البت بمرده نشان خنق
 خشک است که لاغر میشود اما خنق گرم علاج کنند بهتر شود
 و نشان خنق گرم فزید شدن باشد اگر نفس سخت
 زند و بانگ مباد و جناح در دست بر میدارد و در زمین میکشد
 نشان حرکت باشد و باز چون سرد کردن می چید و نمیتواند
 کردن راست داشتن و نمی کشد نشان حرکت باشد و بدانکه
 باز در صحرا بجا و خود طیران کند و او را دست بگیر کرده باشند

تغی

و از جهت کتر بد کند زیرا که طعمه بجز در و طیران میکند و چو
 او را دست بگیر کند باشد که طعام بوقت ندهند و نیز باشد که مقدار
 کم از کفایت و زیاده از آن باشد و بیشتر رنج جانور دارد
 از مفهم طعمه فاعل باشد بجز دانکه او قصد گوشت کند و یا شتهای
 کاذب او مغزور شود و او را گوشت دهند بخندید کند و از آن
 جهت رنجهای سخت پیدا شود و طعمه آن مقدار باید داد
 که مزاج جانور معتدل باشد و نشاطی در او پیوسته باشد و در
 طلب صید باشد و انگن در قرار طعمه و زمان پیش کردن
 و وقت بقیع کردن چنین مقرر شد که در شبها زوزی که
 بیت و چهار ساعت اول روز و آخر روز طعمه جانور دهد
 و اگر احتمال نتواند کرد هر روز یکنوبت دهد بوقت معین اما
 مقداری دهد که بی احتمال تواند برداشت اما بجز بار که اول
 باید و طعمه دهی که او را صبر نباشد و بیکبار او را طعمه نباید داد
 بلکه بجز باریج باید داد و جانور را که بجد خود رسیده باشد

چون از روز بگذرد و او را طعام باید داد و اگر در شب او را آموزد
خواب باید بستن در روز شناسایی ماه و جو را خج و در میان باز
و غوغا با پر داشتن و غذای او بچهار وقت قسمت باید کرد
و اگر در وقت ناهار کند و غذا افزاید و در هوا می نشیند در روز
یک نوبت طعم پیش نهد تا سپس کرد و بعد از آن نیز روز
دو نوبت دهد اما بچهار نوبت که بغایت فریب در کوشش باشد
و خواهی که رام کرد در شبان روزی با زراعت و منت در رم
طعم پیش نهد اگر شب دراز باشد مقدار دو آنه غذا باید افزود
چون خواهد صید کند اندک طعم او را کفایت باشد تا زود
بصید رود و اگر جانور بغایت کزپسند باشد و گوشت دان او
بسیار دو ششیده باشد از کزسنگی او را طعام تمام نیاید
و او که مفرات اندک اندک تبدیل غذا دهد و چون علی الصبح
خواهد که جانور پیرانند بهرنگ که از پی صید و در وقت باید دان
از و طعم هر روزه چون از صید فارغ شود و خانه دور باشد

رسیده
باین حد
چسبیده

سیر باید کرد و در سر آب باید داشتن تا آب بخورد و غوطه
خورد و آب بر خود ریزد و اگر در راه آب نباشد چون بجای آن آید
طشتی در آب پیش باز نهد تا بخورد و بدان بازی کند و از طعمها
گوشت گوشت گوشت دو ساله که در گرم سیر و سر و سر کرده باشد
اما بچهار نوبت که علف خورد بهتر باشد در سرد سیر و گوشت بره در
گرم سیر و جانور را علف پیدا شود و خواهی که شناسایی گوشت
لاک پشت باید داد تا معلوم شود که چه علت است و بهترین آن سر
باشد و بعد از سر گوشت ران و بن و نیال که از آنرا بدن طعمند
از آنجا برگشتند که بغایت زیان کننده غذای جانور که هنوز در صید
نداشته باشد بپسند و پنج در رم بر روز طعم دهد و بپسند و پنج در رم
بپسند و در تفاوت در از پی روز شب در غذا رعایت کند
و چون با صید سپس گیرد بعد از احتمال آنچه تواند کرد در بقوت
آب و هوای شهر باید کرد و در آن طعم و اگر با زراعت پیدا شود
و گوشت بره و نیز خاله در گرم سیر و گوشت بطور مایه در سرد

و اگر زحمت از باد باشد گوشت لاک پشت و گوشت خوک
 و میس که جفت گرفته باشد و گوشت کبوتر و پرستو که صلیص
 و گوشت های گرم دهد اگر با زرا مرض از بلغم باشد گوشت دراج
 و غلاغ سپیاه که پای اوسخ باشد و متعار او بزرگ انرا و هر که
 تمام خوش هوا باشد هر غذا که باشد که او رنده باشد همچون
 زده مرغ و گوشت و ماهی تازه و گوشت میش بر باین کرده
 بروغن کاه و هم مصنف چنین فرماید که نشان غلبه خون از
 جوارش که در سر جانور پیدا شود و ابتدای آن آن باشد که چون
 روی باز اما پس کند و چشمش زرد شود بلکه چشم او در دو پلک
 او اما س کند و از خلق او دودی بر آید و دمان دم بدم کشاید
 معالجه آن باشد که اگر از خون باشد سر باز اما پس کند
 و هر دو چشمش زرد شود و کرد اگر چشم او هر دو کام او اما س
 کند و از خلق او مانند دودی بر آید و هر گاه که دمان کشاید
 در خود بچد و جناح فرو گذارد و اگر عارضه باز از باد باشد

فواق او را غالب شود و در حطام و طعام در خلق او گرفت میشود
 و سر و نافش اند و چون بخورد و سر کین می افکند و از باد و پرن
 می آید و اما نگاه خود بختار میخورد و اگر عارضه باز از بلغم باشد
 استنها نماید و دمان کشاید و هر دو کف اما س کرده چون
 دانه کشینر ظاهر شود و نفیس بسیار زنده و زبان از دمان سر پون
 اندازد و اما زنگ شود و بسیار زنده و هر دو کام او اما س
 کند و آب زرد می آید و این صورت بر دو مقاله باشد اول
 علمی و دوم علی مقاله اول در معرفت مرغان صید کننده می درشت با صبت
 مقاله دوم در بیان امراض جانوران و ذکر علاج هر مرضی که جوارح را
 عارض شود و در آخر آن با اول در ذکر مرغان که صید کنند
ب دوم در ذکر مرغانی که تعلیم کنند
ب سیم در ذکر عقلم و صید
ب چهارم در ذکر باز و زو و ماه
ب پنجم در ذکر باز و فضیلت آن

بیستم در طبیعت باز و اطلاق آن
 بیست و نهم در ذکر هر شهری و اقلیمی
 بیست و دهم در ذکر لون بسیار
 بیست و یکم در ذکر آنچه پسندست در شکار
 بیست و دوم در بهترین بازهای صوبه
 بیست و سوم در بهترین بازهای ماده
 بیست و چهارم در چگونگی بازها
 بیست و پنجم در قوی ترین بازها در هوا
 بیست و ششم در آنکه کدام باز نش طراد
 بیست و هفتم که کدام باز زود انسی گردد
 بیست و هشتم در صفت باز خوب
 بیست و نهم در دشوارترین بازها در مفاصل
 بیست و دهم در بدترین بازها
 بیست و یکم در صفت شاهین
 بیست و دوم در موضع جوارح

باب بیستم در بهترین باز که مرغ کوچک است

بیست و یکم در صفت چرخ
 بیست و دوم در چهارم در بهترین چرخ
 بیست و سوم در صفت الاس جانور
 بیست و چهارم در صفت نرغ
 بیست و پنجم در جانور دانستن
 بیست و ششم که جانور صحت
 بیست و هفتم در سیاحت مرغان
 بیست و هشتم در تدبیر و تعلیم اجابت بازها
 بیست و نهم در ذکر کردن باز صید
 بیست و دهم در تدبیر باز پر ایندن
 بیست و یکم در تدبیر پر ریختن
 بیست و دوم در چهارم در زود رستن پر
 بیست و سوم در پنج در دلایل امراض پوشیده
 بیست و چهارم در دلالت امراض جانور

و فرگوشی را بدو اند و گرفت ملک لشکر یا را امر کردند
 جمع بود و بخت آنها گرفتند ویر العظیم دادند و بین
 العرب این صورت شهرت یافت اما اول کسی که شایین را
 بیا موخت قسطنطینش بود و از جمله پلاطین روم بود و
 او نیز روزی در سیر بود جانور را دید که از هوا در آمد
 و مرغ آبی را گرفت ملازمان را امر کردند تا او را بدست آورند
 و تعلیم صید او را در اموختند اما اول کسی که بعقاب
 سیر کرد فیض روم بود گرفت و بصید کردن او بغایت
 راعب بود روزی فیض در شکار گاه از مهر کوزه شکار
 جمع میفرمود و خود بر بلندی ایستاده بود که از کناره
 کوه که کی پیدا شد فیض میخواست که اسب را بدوان جان
 بر آنگیزاند ناگاه جانور را دید که از هوا در آمد و بر سر این
 گزک زد و کرک هر چند که اضطراب کرد فایده نداد حاج
 شد و عقاب که گرا ملک کرد فیض ازین معنی بغایت

سی و نهم در استلال امر
 سی و دهم در طلب نمودن جانور
 سی و نهم در اجابت باز
 اول در بیان آنکه کسی چه باز
 جوارح الصید میدکرده بود اول کسی که میل بجا
 داشتن جوارح کرد ملک روم بود باز یک نوبت
 بر درخت نشسته دید پائل شد لشکران را فرمود تا بد
 آوردند و در پی اموختن او شدند روزی بنفوح باز
 رفت بودند کبوتری در خوش خانه درآمد باز ویرا
 گرفت و بخت ملک از گرفتن او گشتن تعجب کرد
 گفت مزاج این جانور مانند مزاج پلاطین است
 و برین فیتس هر چه از جانوران می دید میکرد
 و در پی تعلیم باز سعی کردند اموختن شد و روزی
 دیگر ملک در صید گاه بود دید که جانوری از هوا در آمد

عربی

تجب نمود که جانوری کرک کبر و چیزهای دیگر را جود باشد
 و لشکر یا زامه فرمود تا از هر محل که باشد بدست آورند
 و مردم از هر جانب بطلب عقاب بدر رفتند تا بهر
 نوع که بود بدست آوردند و قصر بغایت خرم شد
 و تعلیم کرد و کبر نده شد و بهر جانوری که می انداخت
 بگرفتی و شکار ویرا بغایت دوست داشتی و از
 جود و رنگ روی آب در میان مرغان صید کننده و اجناس آن
 و جنس جوارح مختلف است و بهر جنس است طغریل و
 بساز و چرخ و شاهین و عقاب اول طغریل که بزگرگانی
 جانور آنرا صید کند و آن غریز الوجود است و او را
 از بلاد خوارزم و از منب بدست باید آوردن چپس
 نقل کنند که صید را بخلب گیرد و زهر او دگر کند و آنچه
 شاهین و باز گیرد او نیز کسیر و جنس دوم باز بزرگست
 و آن کم بدست آید تا در الوجود است چپس سیم بازیت که

او را چهار دانگی خوانند چپس چهارم صاف خوانند و بارهای
 کوچک را جره خوانند جنس پنجم بازنی که عواقبان او را عقی
 خوانند و مفریان و شاه میان میدتی خوانند و صید او بختک
 و هر چه کوچکتر باشد بکبر و شاهین چهار نوع اول را
 شتاق خوانند و او بچرخ و کوشش چیزی دیگر گیرد نوع دیگر
 سنگ خوانند از زرق چشم باشد آنچه و آن صید کند او نیز صید
 کند جنس چهارم شاهینند هم عقاب نیز خوانند و آن دو نوع است
 عقاب آهو و خورش را صید کند و نوع دوم نیز خوانند او کلنگ
 و خوکوش گیرد با سیم در تعلیم جوارح نقلت که بچه کلاغ
 پشته را که موش میگیرد پرورش دهند و طغریل بطریق جوارح
 دهند و راج را بخلب گیرد و از گوشت در راج طغریل دهند
 و سیر کنند و صید او در راج باشد اگر بچه زغن دست
 آموز کنند او نیز بچه در راج بگیرد و بچه گنگ هم بگیرد
 باب چهارم در معرفت نر و ماده جانور حکمای هند گویند که هر جانور

شقی

که صید کنند ماده او کوچک باشد و آنچه صید کند ماده او
 بزرگ باشد **باب پنجم** در مدح باز از بهر کوه
 خاقان ملک ترکستان گوید که باز شجاعت او شتروان
 گوید که باز رفعت کمره الا وقت ضرورت قیصر روم گوید
 که باز کرم النفس است که پسته باشد بکیر و چون سیر
 باشد در گذرد و هر باز که فوادم او دراز باشد و میان
 هر دو دوش او فراخ باشد نیک پرده و ازین سبب
 جرخ و شایین از پی صید باز بگرداند تا بگیرد و مملول شود
 اما باز چون صید در پیش داشته باشد البته مگذارند که
 بدر رود و الا فوادم او دراز باشد در ازانت که دراج
 و لکب طیران رود نتوانند کردن و حکما گویند که باز ضعیف
 ترین جانور است در خلق و مزاج و دلیر ترین جانور است
 و در گرفتار و مزاج نازک دارد و چنین گوید که پستینه باز
 اکثر پیش رکت و پی جالبهوس گوید که باز بغایت

کرم فراجت از انت که آشیانه در خانه ما دارد و در
 میان درختهای بسیار و هوایی خشک تمام کند و خود را
 از گرمی نگاه دارد و بجایی که درخت نباشد امنک
 کند و بلکه امنک سایه کند مثل شکاف کوه و غبره و از
 ضعف مزاج نافت سرماند و ازین سبب از سردی
 بگرم سیر رود و از گرم سیر سردی رود و در سردی پوست
 رو باه و مدد در زیر اندازند تا از سرما مملک نشود و در کرما
 پیوسته در پیش او آب حاضر باشد که گرما مفرست و الا
باب ششم در طبیعت باز و اخلاق او حکمای هند
 گویند که چون وقت جنت باز در آید با هر مرغی که باشد
 از جوارح جنت شود تا او را معاون باشد در پیوسته
 نگاه داشتن و ازینست که طبیعت باز مختلف است
 در تیز طبعی و قوت و کند طبعی و ضعف و دلیری و بدولی
باب هفتم در بیان باز هر شهری و هر اقلیمی حکما گویند که

کرم

نسخه

بهترین بازما بازار نیست و باز دیلمی و باز افریقی و این دو نوع
باشد ارفیه و باقی نشان ارفیه است که سیاه چشم
و سیاه پشت باشد و چون بچه باشد و بجد خود رسد سرخ چشم
شود و بزرگ حبشه و باز دیلمی بزرگ میات باشد
و بسیار پر و چشمها عرق و پنجه میزند بهرام کنه میهنین کنت
بهترین بازما بازار نیست و بدترین بازما باز چینی و حکما گویند
که باز میزند بزرگ میکل باشد اما سرخ الطیر باشد و تعلیم
رود تر گیرد و بایل بصید کبک و دراج باشد و کجک طلبد
اما بازی که خطای سیاه بر پشت او باشد نجات ضعیف
باشد اما باز جانی رود تر دست آموز شود و درام گردد و
اهل بابل چنین گویند که بهترین جانوران باز است شایانست یعنی
که بچه برداشته و اموخته و او بخیلیترین باز باشد بطعم
و صید چون طعم خورد جناح ندارد و دنبال بر دارد و علامت
وصفت آن باشد که پاهای سفید و بجد خود رسد زبانه سرخ

نشود

نشود و پس ازین کچا ارقوان و انزاسا قمار از باشد
و موپهار و دنبال و سلتنگ و کردن کوتاه و بعضی حکما گویند
که با چهار زکست عطا ف و کاف و ارقوان و عربی بزرگترین آن
عطا فست خبا که کنت شد اما بچه او بگیرند سینه ی تخم مرغ و گوشت
موش کور و بچه پرستورک بدهند و چون قوا و دم ارقوی شد
وزق بید در زیر او اندازند و گوشت کبوتر بچه و موش
او را دهند و چون پرواز کند گوشت ران مرغ و بزغال
و بره او را دهند اما آن بچه باز که او را بعد از آن بگیرند که پرواز
کند انرا کافز گویند اما ارغوان آن باشد که در میان
با چندان بازان با او بار زنده باشند که پرهای او روشن
شده باشد و چشمها سرخ شده **باب هشتم**
در صفت لون باز بهترین باز آن باشد که نقش زرد دنبال
و نقش سینه همچو یکدیگر باشند و از جانب چپ حشرین باشد
باب نهم در شکل باز بهترین آن باشد که هر دو

زانوی او تیز باشد و فریب و هم بند و کشادن و انگشتهای او
و پر که بر بالای ران اوست دراز باشد چون بردست
نشاند بردست رسد و دوم باز که قوادم او پرهای
جناح او دراز باشد و حوالی دنبال او کوتاه از دور تواند
پریدن مثل شاپهین و جرخ و باز چون کشیده روی باشد
و چشمها در کو و میان دو دوش فراخ و پهن و ران کوتاه
ساق بغایت گزیده بود و سخن **باب سوم**
در صفت باز نیز حکمای فارس و علمای روم گویند که بهترین
باز نیز آن باشد فراخ چشم و گوش دمان فراخ و
سبط کردن و فراخ علق و علفدان فراخ و پهن دوش
و فراخ سینه و دراز قوادم کوتاه خوانی و سخت گوشت
و کوتاه ساق و فراخ کف و سیاه مخب و بسیار خور
ورز و هضم **باب چهارم** در بهترین جانور بهترین باشد
که کوچک سر باشد و در بزرگ منس و فراخ دمان و فراخ چشم

و صافی صدق و دراز قوادم و نرم پرو که کوچک دنبال و زانو کوتاه
و اندک گوشت و بسیار خورند و زود گوارد **باب پنجم**
که باز مرغ بزرگ صید کند مثل کلنگ باز جانی بدین صفت
می باید که روی کشیده باشد و چشمها بکو فرورفت بلند ابرو و
نم کردن سرخ رنگ نرم پرو در میان هر دو دوش پهن سینه
دراز قوادم دراز ران و ساق سفید و کوتاه و سخت استخوان
و فراخ کف و مخب سیاه و کران وزن **باب ششم**
در صفت کوچک گرفتن صید باز خراسان باز خورزی با ابوالانی
که آن حور حور زم است و باز نیز یک باشد **باب هفتم**
در صفت قوی تری بازها در صید و بر هوا شدن انفاقت
بیان علما که باز سفید بهترین بازهاست و اشب و نیکو ترین
و اسان کار و معقول و بلند پرو از ترین بازهاست در مورزیا
که فراخ بازها اشب و باز سفید که مترین مزاجهاست و سفید
لون آن از جهت کثرت برف در ارض ارمینیه و جوجان و خوار

و بلاد ترکست و خاقان گوید که باز ملک ما چون بچه کرد پرواز
 میکند و مرغ آبی که در جو هوا ما و ساخته اند و ز روی او رند
 و غذای بچه های سارند بسیار دیده اند که اطراف مرغان
 حوالی در ایشان ایشان بوده و در زمان مارون الرشید
 معاینه دیده اند بازی از دست رشید پرواز کرد و در هوا چندان
 برفت که از نظر غایب شد ناگاه از هوا بریز آمد و جا نوری ساقی بود
 که هم بمرغی ماند و هم باهی رشید فرمود تا پشتی بر آب کردند و در
 آب انداختند علما و حکما جدا حاضر شدند و از همه پرسش
 نمودند یکی از علما گفت که از جد تو روایت کرد که گفت است در هوا
 جا نوری چندیت که ساکن اند با شکل و طبایع مختلفه نزدیکترین
 حیوانی اند که شکلی بمرغ و ماهی ماند و پرهای ایشان همچون پرهای
 بازهای سیند ما که درار منیه باشند ایشان ترا صد کنند رشید طشت را
 بر دایشان فرستاد ایشان تعجب کردند **باب پنجم**
 در صفت بازی که نشاط ز ناپده دارد و در صید بار سیند با نشاط تر

باشد

باشد و بزرگش بهتر باشد و بزرگ سر و چشم کجوافت ده و دراز
 کردن و فراخ گوش و دراز ران و خوش پرواز باشد و خوش
 حوی باشد و با اسیت و نیک طبع **باب ششم**
 در صفت بازی که زود انس گیرد و خوب پذیر باشد و بار سیند انس گیرد
 و نیکوترین بازو جانبست جهت آنکه اکثر اعضای ایشان کوشته های
 باشد پاک و آن کوشش پاک عبارتست از ماهی و برین سبب زود و موافقت
 گیرد **باب هفتم** در جو هر پاکی با ز بهترین بازان باشد
 که تمام حلقه باشد و صفائی لون و چشم فراخ و نرم پرواز بزرگ
 متقار و این صفت از آن باز خوش پرواز باشد و عادت صیادان
 چنان باشد که باز ما را بر او وزن کنند آنچه کران تر و قیمت
 تر باشد **باب هشتم** در دشوارترین باز ما باز ابرو بلند
 و لون بغایت سفید و اندک سبخی مایل این صفت دلیل خست
 بود و در پر انس گیرد و بد حوی باشد و زود درم حوزد **باب نهم**
 در صفت بازی که بد باشد بازی که بزرگ جنبه و بزرگ سر

در صفت بازی که زود انس گیرد و خوب پذیر باشد و بار سیند انس گیرد و نیکوترین بازو جانبست جهت آنکه اکثر اعضای ایشان کوشته های باشد پاک و آن کوشش پاک عبارتست از ماهی و برین سبب زود و موافقت گیرد **باب هفتم** در جو هر پاکی با ز بهترین بازان باشد که تمام حلقه باشد و صفائی لون و چشم فراخ و نرم پرواز بزرگ متقار و این صفت از آن باز خوش پرواز باشد و عادت صیادان چنان باشد که باز ما را بر او وزن کنند آنچه کران تر و قیمت تر باشد **باب هشتم** در دشوارترین باز ما باز ابرو بلند و لون بغایت سفید و اندک سبخی مایل این صفت دلیل خست بود و در پر انس گیرد و بد حوی باشد و زود درم حوزد **باب نهم** در صفت بازی که بد باشد بازی که بزرگ جنبه و بزرگ سر

نویس

وگرفت اندام اوست و فرو گذاشته و پر کردن بر یکدیگر افتاده
و کوتاه و دنبال و کوتاه از آن تنگ دراز ساق و کوچک
دست و بسته کف و لون سیاهی مایل باشد **باب بیستم**
در صفت شاهین خوشایند تر و در صفت تر و دیل تر
بر صید شاهین مایل باشد الا آن باشد که بیشتر گیرند
و غدر بیشتر کنند از مرغان دیگر زیرا که در هوا بلند طیران کنند
و از دور بصید اندازی بروند و باشد که از پی سر برود و میل
اشسانه کند در کوه و یا در جنگلها و باغها رود و نتوان دیدن
و حکما گویند که سینه شاهین عصبانیت و استخوان او درین
مرغان باشد و پیهایی ایشان سخت ترین پیهاست و گوشت
کمتر و ازینست که جمله کار سینه کند و ایشان از بغایت تنگ
باشد و صحای او هیچ جاز نماید **باب بیست و یکم**
در صفت بهترین شاهین شاهین بجایست که از مهر و خوب
گیرند سیاه پست و حبشی چشم و بزک بدن و چشمها بگو افتاده

و تیر چشم و دراز بینی و گوشه دهان فراخ و کوتاه و پشت دراز
قوادم لطیف دنبال پا و شایان او برابر باز و دلیر کنند
و بگلنگ اندازند و بهترین است که در پرواز کف کش ده باشد
سبز دست اندک پر نام قوادم تنگ پرو دنبال چون جناح دراز
کنند از دنبال دراز تر باشد **باب بیست و دوم** آنچه سرخ
رنگ باشد در زمین و موضفهای نرم جای گیرد آنچه سینه
رنگ در کوه و یا با بناها و جای گیرد و سیاه رنگ در کنازه
در یا با اشیا کند اهل اسکندریه گویند که شاهین اصل سیاه
رنگ باشند **باب بیست و سوم** در صفت جرخ حکما گویند
که صابرترین و در صفت ترین جاوزان چرخست و هر گوشت
بطعم دمندهضم کند و بهر جاوز اندازند برود **باب**
بیست و چهارم در صفت بهترین چرخها جرخ سرخ لون و بزک
چنگال و تیر چشم و فراخ چشم دراز کردن برو سپینه فراخ
ساق و دنبال کوتاه پهن میان فزیران و موضع ان والد

آن ازان شامین بیکدیگر نزدیکت **باب هفتم**
در صفت از بهترین است که محکم کالبد باشد کرد اگر در چشم در کواقت
سرخ رنگ باشد و بر سر و پشت او سفیدی باشد **باب هشتم**
در صفت ذبح مانند آن باشد سرخ رنگ بغایت خوب
اما اندرون جناح او و شکم او سفید باشد تنگ باشد
باب نهم در دانستن جانور بازو دار باید که معرفت
بازواری و اندک بر خوی کند محتاج بلاغ کردن باشد
غذا کم کند اگر ضعیف شود میفراید و در شبانه روزی
مقدار پنجاه دریم گوشت دهند از گوشت میش فرزه درک
پولی و پیه پاک باید کردن خواهد که لاغر شود چهار یک غذا کم
کند بعد از پنجاه روز چهار یک دیگر کم کند بعد از آن تا پنجاه
شب بگذارد بخواب چون امارت بنیدار ز او را بنشیند لحظا
و باز بردارند و محکم به بندند تا آخر شب همچنین تدریج کنند
تلاغ شود چون اجابت کند غذا بعد از ده طعم بیک

نوبت

نوبت نهد بلکه تدریج تقاعده اول رسد و روز صید
غذا اندک دهد و بعد از صید چیزی نهد تا آن وقت که
راحت یابد بعد از آن کم کم بدهد و اگر پیش از آسایش
و بد علت آرد و بوه و ضیق النفس مباد کند و بدانکه باز آرد
سوراخ در حلق است یکی راه نفس و یکی راه طعام در خوردن
تعیین کند لقمه در مجرایه نفس افتد و موجب ملامت باشد اما
گوشت کاه و گوشت مرغ موافق باشد و چون بخورد قرا
در شکم پد اشود و پوسته مداومت آن باشد که گوشت
کبچشک و کبوتر بچه و پرستو بچه دهند و گاه گاه ران مرغ
و کردن دهند تا نرم دارد و گوشت شب مانده نشاید
دادن و گوشت کرم باید دادن از همه چیز پاک تر
باید **باب دهم** در دانستن جوارح که صحیح
البدن اند یا نه خاقان گوید که سه روز گوشت موش
مسلوخ نباید دادن و یا گوشت گبک نرو یا گوشت کبوتر بچه



۱۴

فربه و یا گوشت بیش و زبده بعد از سه روز بر تاق خالص در
 گوشت نهند و قدری طبرزد سوط باید پخت که اگر علتی
 یا عیبی داشته باشد ظاهر شود **بسیب و نیم**
 در سیاست مرغان صید کننده بازو را باید که دانا بود
 و در معالجت و قونی داشته باشد و منفعت ذاتی بطبع
 حامل که چون دایم او را بمعرفت صحت و سقم او نباشد
 و باشد که او را هضمیه بود علاج آن بکند و بجز در آفتاب
 کادب که از نویندا او دیگر طعمه دید در حال هلاک شود
 خصوصا بازی که نازکتر است و صید را بخوشی و مدار از و با
 پستاند و باز چون چشمش دوختند و اندک تعبیه است
 و از آن سوراخ بازو را می نگرند باید که او را که در چشم
 چشم جا بوزنند از دانا او معتد و نشود که از این زمین تولد
 کند و باز از او دور کرد و گرمی آتش نگاه دارند بنزدیک
 دیوار نباید است مبادا که جناح بر دیوار زند و چون باز را

کشد حلال باشد اگر باز و مرغان دیگر صید را بکشند بی
 صید بجنب یا بمقتضای مجروح کند حرام باشد بقول بعضی علما
 و اگر در روپستان جانور نام خدا بنزد بقول بعضی علما حرام
 باشد ثقلت که اسکن در روی او را در المؤمن گفتندی
 و علمای فاضل و حکمای عامل طلب کرد و گفت که میخواهم که بزنج
 باز و امراض جوارح معلوم کنم و علامت مرضی که او را پیدا شود
 و در او است امراض بدانم که مزاج باز نزدیکست بزجاج آدمی یا نه
 خدای تعالی بقدرت خود او را از چهار طبع مخالف آورده است
 و مزاج جوارح را از سه چیز خون و باد و بلغم و حوش در مرغی که
 و از و نگاه و در او خوردن غالباً بر مزاج او خون باشد اما مرغ
 که در گوشت حیوان زنده خورد چون باز و شایم و بخرخ خون بلغم
 و باد بر مزاج او غالب باشد بسبب خن فلا و ما غش گرم باشد
 بسبب بلغم ریج زب و خانی و نفوس و خوزه و در دمان او و نیز بزجاج
 پیدا شود و چون خوزه در جناح پیدا شود هر دو جناح فرو گذارد **نقل**

که اول کسی که باز باید است آورد ملک روم بود یکی از ملوک روم
یک روز با نیرا دید که چون باز میسپیل هوا کردی پر بار است
میداشت و چون به نشیب آمدی پر با هم آوردی و هر گاه که
پرواز میسپردی ابار زمین اخی ازین حالتها ملک را عجب
آمد و از پی او بناخت و باز خود را بد رخت کشید که بسیار
ساخت بود و بر درخت قرار گرفت ملک زیران درخت شد
و شده میکرد و صفای چشم و نفوسش پر نای باز را و زیبای
صورتش را بر ملک بغایت ستیخت نمود ملک نواب
و عمال را فرمود که تا از هر محل که باشد باز را و مجموع جوارح را
بدست آورند بازی از هر جانب جا نوری چند بدست آورند
و در پی رعایت و مواظبت او میکوشیدند روزی ملک
در باز خانه نشسته بود و کبوتری را در خانه نگاه داشته بودند
در باز خانه در آمد باز کبوتر را گرفت ملک را بغایت خوش آمد
و بعد از چند روزی رویای در آن نواحی که در کان نگاه داشته بودند

بیکدیگر

و میکرد ایندند باز چون رو باه را بدید گرفت و مجروح کرد میل
ملک زیاده شد و در پی بقیم باز سعی و ایداد زیاد کرد ایند
و کوشش در امور خشن باز میسپرد **باب**
در ذکر کردن باز صید کبوتری که پرواز کند او را سر که
گفت باید دادن و پرایدن که تا سر که در مقاصیل
و گوشت و پوست او روانه شود بعد از آن کبوتری را
بکشند و بجوارح دهند و با او باز را بصید در بند **در ندیم**
پرایدن باز چگونگی در هر موضع و هر وقت نشاید که کردن اگر
بر صید نزدیک باشد و امکان خطر باشد بر کند در یا
و آب بزرگ و در پشت و در میان درختان و ابر و باران
با تارکی یا با باد امکان کم شدن باشد درین وقتها رعایت کند
هرگز کم نشود اگر کم شود بر جای لبند در و کوشش کنند که
او از کلاغ از کبک آید و زرزرق و زومات شود از آنجا او را
طلب نمایند و اگر ندانند از کدام موضع باز را می باید طلبیدن

برابر قتل پشانی بر زمین نهند و بگوشت چشم در هوا نکرده
 باز در آب باشد که یا ز پر کوش یا بر درختی خود را از نو فرود دیده
 چنان کند و نیز نماند که صید در آبکنار جوی یا آبی در میان
 درخت و غلای صید خوردن مشغول شده باشد و یاد گرفته
 مرداری التفات کرده باشد در سک و یا شغال بخوردن و
 مشغول باشد و جای نوز میل مردار کند و آن سک غیره
 قصد جای نوز کند موجب ملاک باشد **باب**
 چون باز در هوا از نو در نبال بپرند و در همان نهند و راه راست
 پیش گیرد و به هیچ جانب توجه نکند نشان که بچرخن باشد
 و اگر در هوا بچرخد نشان باز آمدن باشد و در فصل
 بیخ جمله مرغیان بچفت مایل باشند باید که زین مرغ با پاره
 در طبع او برزند تا قطع هوای چفت کند و میل کند **باب**
 در وقت پر بچرخن باید که در خانه بکج سیخ کرده باشند و از دود
 و گردوغبار پاک باشد و باید که روزتها و طاقهای بسیار در آن

خانه باشد و سک و کرب را در آن مقام بر آه نباشد و مرغ
 خاکینی در آنجا نماند و نباید تن و در نبال بر فن پر کنند و تها
 ده در زم سک با پیش گوشت لیس زنده و بد است که شکم
 نرم کند و ابار از هر یون بیش دراز و او اندرون پاک شود
 و بعد از آن در مل نرم کنند و در آن خانه بپرند و در هر
 وقتی از آب سازند و در آب نمناک باشد و اگر در وقت پید
 و در وقت سوختن میندازند بهتر باشد و در آب ظرفی پر آب
 پیش باز نهند و هر روز آب تازه در ظرف باید ریختن و صفت
 روزی که کبوتر بار و عن خود در آن مالند و بخور استند
 اگر هم نمانند سه روز گوشت همیشه دهند و شش روز
 و گوشت کبوتر و پرستو که نیز نمیدانند **باب**
 در روز و بر آمدن پر گوشت سنگ پخت را در روغن کهنجید
 انداخته باید داد که ششترک و بی جدا کنند و گوشت
 کاپسینه هم تنگ باشد و گوشت که به گوشت خودک

کوچک و موش و شتی نیک باشد و اگر گوشت کوفته
دهند از فرار و ایمنی کمتر و مندانها هم تو اند کردن و اگر گوشت
میش دهند طبرزد و در شیر فر اندازند و گوشت بز در اجا
اندازند و بعضی هم مار آبی را سر و دنبال بندازند و شکم پاک
کنند و بشویند و در افتاب خشک کنند و کوفته و چینه
در شبته اندازند و خواهند که باز پر بیند از قدری از
مار کوفته بر گوشت افشانند و بخورد و جانور دهند و اگر
خورد و در خلق جانور نهند تا جمله پرهای کهنه را بیندازد
و اگر بهد زنده پیش جانور اندازند تا چنانکه خواهد بخورد
نیک باشد و زینور خشک کرده در سبیل کوفته و چینه
اندازند نیک باشد و گوشت میش جوان در روغن
بچند آمیخته دهند نافع باشد باب
در و استن مرض پوشیده از هر دو سوراج بینی او رطوبت
پرو و عطر بسیار میکند و چشم فرو گرفته باشد زخمه

از و پیدا کرده باشد و چون چشم میش را در چشم
آبی می آید نشان طرفه است و چشم سرخ شود و پلکهای
آن خشکی بر آن ظاهر شود نشان رمد است و اگر از
دمان رطوبت آید و در چشم آب رود نشان زکام است
و اگر چشم فرو گیرد و نیک پابر میکند و یک پافر می نهد
و مقار بزیر کشد سر مایافت باشد و اگر دمان کشاید
و زبان از دمان بیرون انداخته و چشمها بیرون فریده
که مایافت باشد و چون ملازه سپاه بچند شود و مخرج
ایاز تنگ شده باشد نشان خوره است اگر دمان کشاید
مانند مرغ خاککی و خود را می چسباند و زبان بیرون آید
و بر دست گیرند بهمان نوع باشد و بلکه زیاده کند
نشان بولت و نفوس و چون لرزه بر او افتد و ساعتی
روید یوار میکند نشان نفوس باشد و چون مخلب می
چسباند و سینه بر زمین می مالد و طبعه میخورد نشان

نورس باشد و چون میان ساق و کف آتاس کند
و از شکم پر میکند گرم بزرگ در درون دارد و بر از جهت دید
بدر در فضلاتی که از مرغ جدا شود و هر یک
دلالتی بر چیزی میکند و نه چیز از جانور جدا شود و دلالت
بر علت کند و آب که از چشم آید چون خاشاک درو افتد
دوم آب که از منقار آید بسبب جرات که بدور رسیده باشد
یا وودی خورده بسیم رطوبتی که بیندازد چهارم می کند
چشم پر که می افتد ششم انار که از جضم طعمه باشد
بیندازد نهم عرق هشتم روغن که از شام پرون آید
نهم همچو سبوسه که در سر طغیان باشد باب
در استدلالات از انار جانور با مراض او زردی و افاران
و دنبال تجیل رو با شستن و صید مرغ آبی کردن دلالت
بزنکی مخرج بول کند و گویند که دلالت بر سنگ کند و چون
پراکنده باشد دلیل جضم بود و آن برنجیت که در مخرج

بول جدا شود و از پیشش تغیر کرده شد چون انار سبزی باشد
و بکند بکر چوپسته باشد و آب که می آید و منقار دنبال سبزی
یکم در مخرج بول تنگ شده باشد و چون انار سبزی است
و بزردی میگردد و سبزی با او آمیخته است و غلظت است
دلیل ناگوار است اگر سبزی و سبزی انار یکپان باشد
و سبزی و خشک باشد نشان جضم است و اگر برعکس باشد
دلیل علت دیگر باشد و چون در انار خون باشد و زردی
دلیل بوی اسپیر باشد و اگر مانند ریم باشد دلیل ریخ شکم
باشد و چون سبزی یک باشد نشان ملاکت و این علاج
پذیر نباشد و ذکر علاج هر مرض در آن مشتمل است بر پنجاه و چهار
باب اول در طرفه و علاج آن
دوم در درد چشم و علاج آن
سیم در زردی زکام و علاج آن
چهارم در زردی و علاج آن

پنجم در علاج زکام زپستان
 ششم در علاج پده
 هفتم در علاج کرم و سرما
 هشتم در علاج جض
 نهم در علاج حصا
 دهم در علاج ابتدا و خض و صا
 یازدهم در علاج حقت
 دوازدهم در خوزه که در سر باشد
 سیزدهم در اکال که در شکم باشد
 چهاردهم در اکله که در برافتد
 پانزدهم در علاج ر بوه
 شانزدهم در علاج نفس که از بکم باشد
 هجدهم در علاج بادی که در سر باشد
 نوزدهم در علاج صدمه

بیستم در علاج مابو که در جناح باشد
 بیست و یکم که با در پشت افتد
 بیست و دو در در پشت
 بیست و سه در بیستی و نبال
 بیست و چهار در باد سوراخ پسته
 بیست و پنجم در اصفاض
 بیست و ششم در غشا و ه
 بیست و هفتم در درد حبکه
 بیست و هشتم کرم که در شکم باشد
 بیست و نهم در علت شکم
 سی و یکم دفعه کرمی که در معده ان
 سی و دو در دفع کرمی که معده باشد
 سی و یکم در علاج بواسیر
 سی و دو در علاج شقاق پای جانور

سی و نهم در دروساق و روان جانور
 سی و چهارم در علاج نفوس
 سی و پنجم در علاج خلع و سبب
 سی و هشتم در شکستن محلب و افتادن
 سی و نهم در علاج شش
 سی و دهم در پر کردن بی علی
 سی و یازدهم در علاج کرم که در برافت
 چهارم در علاج پری که در رسد
 چهل و یکم در جروج شدن جانور
 چهل و دوم در رییم کردن پاشنه و کوف
 چهل و سیم در دروساق و غلظ
 چهل و چهارم در سینه کردن
 چهل و پنجم در خون و غلظ باطن
 چهل و ششم در اسهال و منقیه

چهل و نهم در ناکواری اطعم
 چهل و دهم در علاج سینه
 چهل و یازدهم در علاج ورم
 چهل و چهارم در برزول شدن جانور
 چهل و پنجم در غش و کیم در غش بر شدن
 چهل و ششم در لایع کردن
 چهل و هفتم در آب چشم
 چهل و هشتم در کوارش طبع جانور که پدید
 اول جن طرفه در چشم پدید شود علامت
 آن باشد که از چشم باز آب رود بلکه بر حدقه فرو مانده باشد
 علاج آن باشد که گنجک را بکشد و خون گرم در چشم چکاند اگر
 بر نشود و خمر کهن در چشم چکاند به شود به دوم
 در در چشم باز که پدید شود علامت در چشم باز آن باشد
 که باز سرخ شود بلکه آن پس کرد و چشم فرو گرفت باشد علاج

ارضید

بمیزرشته که در روز هر روز جانور را یک کوزه از آن بدهد
بعضی از حکما گویند که چیزهای نماندند در روز او را
و منافع باشد **باب** در علاج زکام
علامت تر که در زکام آن باشد که باز را نشاید
ماند پستی و چشمهای او می سبکند و از پنی باز آب
می آید علاج فلفل سفید و مویز کوهی و سنبل الطیب
و قطران است که کوفت و بخته با آب برشند و سر بازبان
طلا می کنند که بغایت نافع است **باب** چهارم
در علت برونی غلامت آن باشد که عطش بسیار کند و آب از
پنی و چشم و دمان روان باشد علاج آن انگشت کنده
و فلفل بیستاد و پانصد و یکد بکر شرباب ریجانی حل کنند
و کلام و پنی باز بان طلا کنند و با قناب دارند او را گوشت
کلاغ سپاه دهند و بهترین آن دماغ و چشم کلاغ باشد
و اگر به نشود دماغ با کبودن چنانکه پوست نسوزد و همچنین

طلا کنند که با کرده شد بهی نوع تغییر کنند **باب** پنجم
در علاج زکام در زمان علامت زکام در زستان آن باشد که در
سوراخ بینی و نفیس او گرم باشد و او را نشاید طعم شود و از
چشم او آب می جکد علاج آن کیل خشک و کوفت و بخته
بروغن زیت حل کنند و آب زنده و هر جی مثل نیم خدی
و یک یک در کلام باز مالند تا به شود و اگر بهتر نشود و فضل
بیا بدس اویدن و بجز بر ختن و اندکی از آن در سوراخ بینی
باز افشانند و هر مرغی که در اعضای او پی بسیار باشد
شش او اندازند تا بقوت تمام مجلب و مینر میدرد و ناماده
رومی باز نشیب کند و بهتر شود و الله اعلم **باب** ششم در
سده در غلامت سده آن باشد که سری چقد و چشم
بر و گردن می کشد و از چپ و راست سری چقد
و بجز در دست باز دارد و روی برده سده از رطوبت پیدا
شود یا از صدمه یا از مرده یا از بسیار خوردن علاج او

باشند که تعجب کنی در فصد کردن از زهر بغل یا از جانب
راست و یا از جانب چپ آنجا که رک بزرگتر نماید و فراخ
تر مقدار آنکه او را تحمل باشد **بسم** در علاج کرمها و سرما
علامت سرما است که هر دو جناح هم آورده باشد و پرها و پهنه
بکشد و در کردن فرو می افکند میان هر دو گوش و
یکپای بر زمین می نهد و پای دیگر بر می دارد و خود را بسیار
می افشاند و چشم بنده فرو میگیرد و در مان بسیار از تم با میکند
بدانکه اصل این علت از باد است نه دیگر اشش و آن باید
نشاندن بشرط آنکه دو دجالتوزر سپد اگر بر نشود و روغن خاص
در دهان او چکاند و با در آب ریخته و قطره در حلق او چکاند
و گوشت کبوتر چپ او را دهنده و حنجره چپ کبوتر مابول
بزیتر با جگر کرم بد همدنوعی دیگر قدری آب زرد یک حین
باید کرد و در آنکه تا بخار از زهر بماند آنگاه باز را در دستار
می چنند و در آن جلد او را میسکند و اند تا عرق بکشد و چون

عرق کرده باشد و پستان از زهر باز کنند تا فغ باشد
بسم در علقی که او را جفص گویند هر گاه که نوح
در شکم او پیدا شود رودهای او سرد شود و طعام هضم نکند
قبولنج شکل او را پیدا شود و اما را انداختن برود شوار
سود و اما روی که بیند از زهر پاره پاره باشد و خشک
و لون او بر زردی گردد این ریج را جفص گویند زیرا که اما را و
در خشکی کج ماند علامت این ریج آن باشد که چشمها
فرو گیرد و جناح در چشم می مالند و اما را پاره پاره می اندازد
و متوجع یعنی فریاد میکند و اگر این علت متقاعد نشود
سوزه در سر پیدا کند علاج او را فایند باید و او دن تا طبیعت
او نرم شود و اگر پیش از آنکه ریج میستولی شود پسندان
وزنجیل گرفت بر کبوتر بچه و کج خشک بچه با پرستو ک بچه
با موش ک کوچک استخوان پرون کند و بر آن افشانند
و پاره میسکند بدان اند ایند و همچنین اگر نمیدار لقت

باز گوشت خوکش در روغن زیت یا روغن جوز
اندازند و او را دهند تا مغ باشد **در علم حصا**
و آن حلی باشد که باز را پیدا شود که همچون پشک ریزه
از جدا شود باید که او را در خانه تاریک بپزند و سه روز
او را گوشت موش با مسکه بپزند روز چهارم او را گوشت
مغ خاکمی سرد بیاورد و علاج دیگر تخم شنبلیله و کرفس و دانه
فلفل و تخم زنبق و تخم رازیانه هم کوفت و پیخته بروغن
کبچید در آن بالند و مسکه سفید را خود کند بهر آن افشانند
و با او دهند که بخورد علاجی دیگر فلفل و نونشادر کوفت و پیخته
بر روغن کاه حل کنند و شافه سازند و بکبرن همک خورد
کرده و در خنجره نو کنند و آب اندک بر سر آن کنند روز
دیگر آنرا اضافی کنند و تلف آن بپزند و آن آب بخورند
و از آنش فزونی کنند و گوشت کاه و پاره پاره کنند و در آن
اندازند و پاشنی رنگ کنند بعد از آن او را دهند تا بخورد

دیگر

دیگر چهل زرد مقداری بکشند و کف آن بگیرند و بیندازند
و آرد جو صفت داری در آن اندازند چون بقوام آید از آتش
برگیرند و در ظرفی ریزند چون سرد شود بسراکشند آنکی در آن
او مالند بهتر و نافع تر باشد **باب دوم در استبدای حصا**
چون لون امارت پسر باشد و پاره پاره می اندازد و بختار و نهال
خودی کند نشان است که موضع بول نک شده باشد
و علت حصا و حصل از آن تولد میکند مسکه بول طلا باید
کرد بروغن کبچید یا روغن زنبق و چند آن بالند که نرم شود علاجی
دیگر بقدر کوفی و کند زرد می و زفت بنفایت بکست هلیله زرد یک
عدد بعضی کوفت و بعضی چیت کند و بعضی آبش روغن کاه
حل کنند و فستق پل بر شمال بچند و باین وارده اندرون او
بگذارند و بعد از آن پرون آورد و طعامی که او را دهند در روز
بر روغن زیت اندازند و او را دهند **باب سوم در علاج حصا**
این حوالت علت حصا باشد و با شد که از غایت حوالت حوز

پیدا کند و باشد که حوزة در جناح او پیدا شود و علامتش آن
باشد که بمنقار بر یا گوشت خود بر میکند و می اندازد فی پارسی
باید سوخت و خاکستر باشانی چند از راز یا پنج در آب سرد اندازد
و در آن بگذارد تا پیر آب شود و سه شبانه روز او را از او
میندهند و اگر رازیانه تا آب نمک بچوشانند و آب او بجا کستر
فی بیا میزند نافع بود و دیگر بول دختر که او را هنوز حیض نیامده هر
روز صفت دارد در طبق او ریزند سه روز نافع باشد و چون
از علت پستی شود و پر نا و گوشت بمنقار از خود میکنند
شیر خربگرد در جای پر می لدخت چنانکه جفن پرون می
آید و مازوی گوشت و بیخته بجزر حل کنند و آن موضع را اطلا
کنند نافع باشد **ب** **دوازدهم در علاج حوزة**
در سر پیدا شود چون باز ملازه او سپیاه باشد شنبه باشد
و چون طعام خورد نخلب در میان کند و خازد تا خون
الود شود و در طبق خورون باز اسندشان حوزة است که

از جنس تو لک کرده است علاج آن فلفل گوشت و بیخته بروغن
کادو حل کنند و بر آنجا طلا کنند نافع بود علاجی دیگر زرنج سرخ
کرده در آب اندازند و حل کنند و بعد از آن طلا کنند علاجی
دیگر کشت در روز زرنج و بوزة ارمنی متساوی گوشت و بیخته
بسر کار بروغن کچند حل کنند و بر ملازه او طلا کنند سه روز نافع
بود علاجی دیگر زرنج و بوزة ارمنی متساوی و فلفل گوشت
و بیخته با غسل بعد از آن که کف او بگیرند حل کنند و ملازه بان
طلا کنند و یک روز بگذارد دیگر از آب سرکه بشویند و ورق
کل گرفته و بیخته بر آن افشانند سه روز چسبند که نافع
باشد و اگر بهتر شود داغ کنند بن منقار او از هر دو جانب
پنجوب در مننه اگر بدین هم بر نشود و یمن داغ کنند و روغن
اسپسته رزق او بجا می داغ چکانند نافع باشد با زریاق
در روغن زنبق بار و روغن کچند حل کنند و در منقار او چکانند
و روز دوم در آب زب یا فلفل سخن کرده و در منقار او ریزند

روز سیم تریاق باروغن رز و آلوده و روغن کجند در منقار
او چکانند **سوم در علت اکلی در شکم پدا شود**
علامت است که پراز شکم منقار بر میگردد علاج نشا در
و کندنش بمب اوی کوفته و جیته بروغن کاو حل کنند و شاف
سازند علاج دیگر مویز مقشر صفت عدد بگویند و در خر و نمک
حکم به بندند و اگر زیستان باشد در آب گرم نهند و اگر ایست
باشد در آب سرد نهند و باز خر و در ملازه او بالند تا سه روز
اگر بجز خوش و مقدار یک جز روغن کاو در حلق او اندازند
و او را هیچ غذا نهند تا نیم روز شود آنگاه او را کبوتر بچ
به بند علاجی دیگر نشا در سفید مقداری از آن پستاندها
مقدار بلند زرد و خر ذل کوفته و جیته بروغن کاو حل کنند
و شاف سازند علاجی دیگر کندنش نشا در سفید و صبر
وزرنج احم و زنجبیل صفت اوی و نمک سیاه مقدار
بعده از آن و عدد و فلفل کوفته و جیته با عمل کن کوفته

بهم زنند و پراز را نکشند و سر آن بپوشند و بعد از سه روز
او را و روزی نه و گوشت کبوتر بچ باید داد که نافع باشد
چهارم در علاج اکله که در پراختن خون خوزه در
جناح افتد پرا از بن برگشتد و از آن تک باله بر که
و بوده و زنجار پاید و رستن جای پراختند اگر بهتر
نشود نشا در روغن فلفل و نمک با یکدیگر پاید و در دیان او
ریزند نافع بود که از نموده است **پنجم**
در علاج علت زردی چون او را بپیدا شود علامتش آن باشد
چون بر دست نشیند و آن بکشاید و سر بخت بماند اگر نشن
ممتو اتر زرد از سردی باشد یا از صدمه که باور سپیده باشد
یا از لزوجت بلغم باشد در شکم او علاج آن کیش او صمغ
پستاندها اوی و کوفته و جیته در روغن کجند اندازند
و هر کوی اندازند و در دیان او بالند علاجی دیگر مویز
کجند حل کنند و بدیند و بیکر روغن سوپس نیز نافع باشد

همین نوع عمل کنند **در علاج نفوس که از بزم**
علامت آنست که چون سر بسیار خنبازند و آفتابند و با هلت
از زمان دو موزه میشود و علاج او کندشس سجد پست باز
کنند و مرغ خاکنی دهند تا بخورد اگر مرغ برنج آید رتا با یکد کرد و اگر
چون بخورد و برنج نیاید تخم خنظل و نش در سیند و زنجار و زرنج
سرخ و زنجبیل سرخ حتی پشوی و نک سیاه مقدار
یک این ادویه و فلفل کوفته به پزند و برودن کا و بچند
چند آنکه آب هیچ نماید دو سه روز پیش از آنکه او را این دارو
دهند و او را مسکه داده باشند آنکه دارو دهند روز بچیان
در روزی ندهند و گوشت مرغ سیاه یا کبوتر چکه و چون
نام کند او را در آب نشاند و اگر یا نشاند و فی کند بهتر
باشد علاج دیگر تخم زب کوفته و بخیچه در آب اندازند
در زمان باز از هم بکشند و در و پانش ریزند تا بزم رانی کند
علاج دیگر در بازی دو کرد در عرض یک کز بزمین فرو برند

دخنی

دخنی انجا باید نهاد و هیزم خشک در این کوه اندازند و آتش
بزنند و نمک نماند کنند انگاه آنها پیرون آوزند و آتش بند
و نمک نماند کنند انگاه آنها پیرون آوزند و آتش بند و باز در کما
در از سکر است پاره در آن کوه اندازند و آفتابند و باز در کما
با دستناری بچند و بر خشت نهند تا آن بخار باو میرسد
تا گرم شود و عرق کند و از سوراخ بینی او رطوبت برود پس
او را رها کنند و بخوبی اند و بر دست نشاند چند آنکه آتایش
یکم و دیگر او را گوشت دراج دهند نگاه که مرغ هر چند طعم خورد
و ادویه فربه نشود علت ربو او در این خواهد شد و بخوابد
در علاج نفوس که در بزم علامتش عطسه بسیار
باشد و کپلی و فتوری درو ظاهر شود علاج ان چون علاج ربو
بود چنانکه از پیشش بقر کرده شد **در علاج نفوس که در بزم**
در علاج علت ضد علامتش ان باشد که سر در پیش
و اما را و سرخ کونه باشد علاج ان کبکی باشد که از بازی

پری خوانند آب بگیرند و گوشت کبوتر بچ در آن اندازند
تا طعم آن بگیرند بعد از آن بپزند تا بجز رو و در جای گرم نگاه دارند
تا آنگاه که رنگ آمارا و بحال آلوده و علاج دیگر بشکل گوشت
و در ق بی در طشتی ریزند و غنابالی بر سر طشت نهند و مرغ را
بر سر غنابالی نشاند تا آن بخار به باز رسد نافع باشد علاج
دیگر زنج کوفته و بخیه بر گوشت مرغ سیاه افشانند و
روز از آن غذا سازند نافع باشد **باب نوزدهم**
در علاج باری که علامتش آن باشد که هر دو جناح و نوک دارد
و چون دست بر آن نهند تا آلم شود علاج آن گوشت کبوتر مرغ
و گوشت کبوتر مرغ با دوام نخل و شیرین سیراب کنند
علاجی دیگر زنج سی در چینی و اینون و فایند کوفته
و بخیه با هم بپزند و طعم که او را میدهند در روغن جوز
سینه در بار دمن حله پیدا بخیر سیراب کند و این ادویه را
بر آن افشانند و بخوراند و گوشت مرغ ابلی و مرغ خاکمی نباید

داون زبان باشد **باب بیستم در علاج باری که در پشت بار باشد**
علامتش آن باشد که پشت خم میکند و خورد را بر دست می
اندازد و علاج آن گوشت کبوتر مرغ و کبوتر مرغ و پوست ک و بر بخیل
و در چینی و اینون و پسبل و تخم کرفس در راز یا نخل
کوفته و بخیه بر آن افشانند و بر روغن بادام در روغن جوز
مندی بار و روغن سوسن بار و روغن غاز حل کنند **باب سی**
پت در علاج در پشت علامت آن باشد که چون دست
بر پشت باز نهی متالم شود و علاج آن با بویخ و خشک تخم کرفس
و حب اینون بچوشاند چند آنکه آب جوهر جوج بگردارانش
و دیگر دو در کدوی دهن و در زیر آن سوراخ بکشد و جوال دوز
و بالای سر او بیاویزند تا آن قطرات بر او چکد که نافع باشد
باب سی و دوم در سستی دنبال علامتش آن باشد که
سینه پر و بخورد و میل در استخوان دنبال میکند علاج
سرکه درم چند آن آب بچوشاند و اسپنج در تاجی درو

اندازند با پاره نمد در زیر دنبال کنند نافع باشد **باب بیست و نهم**
 در علاج مابوی که از زمین آید علامتش است که با و از چینی او بیرون
 می آید بی آنکه متفاری کشاید و نفس بسیار نیز نذو نشان هیچ
 بردن باشد علاج آن صبر و کردی تا کوفت و بیخته در طعام نشاند
 و به بدوش دروزنج بسایند و روغن کجند بر شند و سوط
 سازند علاج دیگر خاکستر ز در آب اندازند و بکندارند
 و آب بیامیزند تا صافی شود و آنچه صافی باشد در ظرفی بریزند
 و بک ملعقه عمل در آن اندازند و آب بیامیزند و گوشت در آن
 کنند تا طعم آن بکسیرد و او را در مندان وضع باشد **باب**
پست و چهارم در علت انقباضی چون باز پس یا خود را می افشاند
 و پرا باز و اچده میشود و علاجش آن بود که دور و متوالی
 او را روغن کما و بدمنند روز پسیم دهان او بکشند
 و زبان او از دهن بیرون آورند و دو قطره روغن
 کجند در زبان او اندازند روز چهارم موشش گوشک را پوست

باز کنند و کندش و شخم حفظ کوفت و بیخته چند آنکه لبر
 کاروی بران افشانند و او را دهند تا بجز دو سه لقمه
 در نیم روز گوشت پیش ندهد **باب بیست و نهم در**
علاج غشاده و بیماری اورام گویند چون چشم او هر دو صافی
 باشد اما چون نیک نگاه کنی همچون بیماری باشد
 علاج آن گوشت بوم باید دادن و در شکم را نیز نفع باشد
باب بیست و نهم در علاج درد جگر علامت آن
 باشد که بمقارن غارش میکند از جانب راست علاج آن
 سپندان بخند کوفت و بیخته در غذای او باید کرد
 و با زرا در خانه سرد باید بست تا سه روز چون در و صید
 بدید آید نشان بد شدنت **باب بیست و نهم**
در کرشم شکم آن باشد و علامت آنست که دایم پراز نزم شکم
 در آن میکند علاج غذای او در انار شش اندازند علاج
 دیگر خج حفظ سعید در پوست موشش گوشک که روغن کجند

بدان مالیده باشد خوب کند و بعد از آن پنج خطل را بند
 تا بخورد که نافع باشد علاجی دیگر سنگ سراسر سفید کوفته
 و حخته در طعام کنند و در لقمه سازند و عسل با لایند
 نافع باشد علاجی دیگر پوست هر دو در آب اندازند
 و گوشت میش در آن اندازند نافع باشد **باب سی و دوم**
بشم در علت شکم علامت آن باشد که ایا را باز با خون سخت
 باشد علاج آن پوست آهن که از آتش بیرون آورند و بر
 سپندان نهند تا پوست از جدا شود و نیکو بایند و بل
 زرد بهم زنند پیش از آنکه سرد شود او را دهند و اگر کنند
 بهتر شود نشان ملاک باشد **باب سی و نهم در کرم**
علفدان باز علاج آن باشد که شلیم ز امیان تهی کنند
 و پرا آب کنند و بر سر آتش نهند تا نیک بگردد و دیگرند
 و گوشت پاره کنند و در آنجا اندازند و او را دهند
 نافع باشد **باب سی و ام در علت کرم مقعد باز**

علامت آن باشد که

علامت آن

علامت آن باشد که پوسته مبتقار پر خود را بخار و دوان
 اما متغیر باشد علاج تر بد و مویز کوفت و حخته در طعمه کند
 و در روز بد نهند نافع باشد **باب سی و یکم در علت بواسیر**
 علامت آن باشد که ایا را بلون باشد سو نیز دروغن
 برز و یاروغن بر بچوستانند و بر میل بردارند و استمال
 کنند بر فرفغ مغیند باشد **باب سی و دوم در علت**
شقاق که در پای جانور افتد علاج عاقره خار کوفت
 و حخته و آب گل کنند و هر دو مساق او بان طلا کنند
 میند باشد و صحت یابد **باب سی و سیم در علت در دوران**
 علامت آن باشد که به پنجه طعمه بر گیرد و نگاه دارد و ساعتی
 دیگر بر زمین نهند علاج حلیب و با بونج در آب سپندان
 به پزند و هر دوران و کف از بالند و باقی در طشت
 ریزند و غزال بر طشت نهند و باز بر سر غزال نشانند
 تا مان غبار بدو میرسد و غذا بچو مرغ در روغن با فایند

با طرز و بوی دهند و اندک باشد و از دو دو پر میزند **باب سی و چهارم**
در علت نوتس علامت نوتس رعد باشد و هر ساعت
خوردن بر زمین زنده و چکان در یکدیگر افکند و طعمه پیچید و علاج
بند نار از پای او بیاید برداشتن و پاره بکین تر و سنگ
ورم او را یکت بند و صمغ عربی و زعفران کوفته و بخت
با سپیده نخ مرغ بیا میزند و در طعنه بر آتش نهند تا گرم
شود و بر ساق دکف باز ضماد کنند اگر به نشود داغ
با یک کردن بچوب مورد **باب سی و پنجم در خلج کرباد باز**
چون پای بر میندارد و در تبال بر زمین میهند و کردن در آن
میکنند و چون دست به پای باز نهند آخر از کند ملاحظه فرمایند
اگر شکسته یا ریخته باشد علاج آن پسر مرغ آبی و نان سوخته
دکند و صمغ سیندر در ظرف پس کنند و سپید و نخ مرغ
بآن بیا میزند و با هم با آتش نهند تا بهم آید و در ظرف آینه
کنند در آن دکف باز بآن طلا کنند و باید که موضع الم

پرما

پرما بواض پاک کنند خلج و لبان و خون سپاوشان مساوی
کوفت و ریخته بسز که بسز شده و ضماد کنند یعنی بر پاره کتان
اندازند بر موضع خلج نهند میفند و نافع باشد **باب سی و ششم**
در سیکس مخلب باز و لغت در سپیدن علاج آن
صبر و مردوز عفران بسازند و با آب حنظل مخلب او ضا کنند
و اگر مخلب بیفتد استبق و شکر بر آن افشانند و بر مخلب چند
اما چون منقار شکسته شود مقدار کمی دیگر بد کنند که مقدار منقار
او باشد منهدم سازند و آهن پاره گرم کنند بر آتش و آنرا
بر یکدیگر بگردانند و در میان وصل مصطکی کنند و آهن
گرم بدان نهند تا دو شبیده شود و اگر بعضی مصطکی با سر ششم
مانی نهند حکم تر شود و محتاج آهن نباشد و مرغ را نگاه دارد
تا سر ششم سرد شود و محکم گردد و بعد از آن در ناکند **باب سی و هفتم**
در شنبه علامت آن باشد که دایم خود را میخورد
و پر نا مبتقار میگذارد علاج پاره پنبه و اشده نو بر کردن

باز بنند و چند عدد سنگ بر سر آتش نهند و بعد از آن آتش
 دور کنند و دردی شراب بر آن سنگها افشانند و نزدیک
 آن بخار بدارند که شپشها در آن جمع شوند آنکه پست از
 کردن او بکشایند و او را در سراب باندازند جاسی که مرغ
 باشد علاجی دیگر تخم خنظل و چند فوق در اوقت به
 مشکین نهند یا در کاره و آب در آن ریزند و بر سر آتش نهند
 تا بجا شد پس در طشت ریزند چون سرد شود باز را در میان
 طشت نشاند تا آب بر خود میریزد پس او را در آب فرو
 کنند چنانکه پرنای او تر شود و تا شپش میزند علاجی دیگر
 زرنیخ سرخ کوفته و جخته بناخن بر کبرند و بر طبع او تعبیه
 کنند و سه روز او را نگینند علاجی دیگر بر پس در
 دیک باندازند و آب بر آن ریزند و بجوشانند که بخند شود
 و او را بد آن بشویند و اگر هنوز مانده باشد تخم ^{بند} قحط الحما
 یعنی تخم نورک در رفته زوی کوفته و جخته بر سنگ ادا نشند

بمیزند

بمیزند اگر ناپستان باشد و اگر زمستان مویز کوهی نمک
 کوفته و جخته کنند و اصل پر با بر آن تر کنند و بعد از آن
 این ادویه بر آن افشانند و بیشتر از آن او را بروست
 نشاند و بگر ما به گرم برند و لطف انجا با بستند که مرغ عرق
 کند و بعد از آن پروان آورند علاجی دیگر بنفط سفید اصل
 پر با بند ایند علاجی دیگر در بجه ارمنی و زرنیخ سرخ سخن کرده
 باب برشند و ساق باز و هر دو کف بان طلا کنند و با قصاب
 نشاند که شپش بساق او جمع شود و باز او را از آن جدا کنند
 و روزی اندازد ~~سید و شپش در بر کندن با زنبق عسلی~~
 بر آنکه بعضی مردم معتقدند بموی ریش کندن و ناخن بندن
 کندن و بعضی از جانور نیز همین عادت دارد که مویهای خود
 میکند علاج فایده در طبع او اندازند سه روز بعد از آن
 و فضل کوفته و جخته بر سر کار و در طبع او اندازند و روز
 دهند و روزی ندهند تا سه روز بخورد علاج تربوا میان آن کند

و ملوکند از روغن گاو بر سر آتش نهند تا چغته شود و بجای آورد
دهد که بخورد و اگر پیر باشد بندی محکم چنانکه هر چند منقار زید
دور بود و طولی شود و ترک کند و بعضی از صفا گوشت اند
که طعم در سر که باید انداخت که گوشت استخوان و پی او
بخت نمود و پیر بر ویاند و بعضی گوشت مویز حلی و حب السنبلی
و حب الفار در بیره اینسون و ناخاره ملتای با یکدیگر گرفته
و بخت در برین پرتا افشانند غلابی دیگر صبر و حصص و زعفران
گرفته و بخت لطوح پسانند تا چون فصد کنند تلخی او دور
یابد ترک کند غلابی دیگر شیر تازه بر جای پر کنند
چکانند که پزند و بر آورد و او نیز ترک کند علاج دیگر زرنج
سرخ و کندر مثنای گوشت بچینه برشند و بر جای پر بر
کنند که پرتای پازر و تر بر آورد و برین پرتا بخت کنند
سسی و نیم در گرمی که در پرتا افشانند و آنرا که بمنقار کند
سر که کهن در برین پرتا بالند و زرنج گوشت و بچینه بران

افشانند

افشانند نافع باشد **بچینه حلی در علاج سیر که گرسنه باشد**
این علت از علت ذمومت باشد در جوارح علاج ان باشد
که پرتای کج جاوز را در آب گرم نهند تا نرم شود و بعد دست راست
کند تا نیک گردد **چهل و یک در جوارح احت عضوی که در بیره شود**
بجون علف دران و شکم بسوزنی با یک نه دور و پنجم انرا
بدوزد و کپاسی که او را موی پری خواستند حوزد کند و بران
افشانند و اگر پوست بهم نرسد مرغی دیگر یک بشند پوست
همان موضع بر آنجا نهند و از هر دو جانب بدوزند و این گیاه
بران افشانند و بگردون کلنگ او را میخ و ج کند سه کا و تک
بکوبند و جوارحت بیاکنند و بچینه سن گیاه موی پری بران
افشانند دیگر مبقه خشک بسوزانند و خاکستر آن بر جوارحت
افشانند و بعد از آن او را بدوزند و قدیمی در بیره سپس کج
در وقت پخت میریزد که در کند و سخن کند و بر جوارحت پراکند
از پکا و بدوزند و انرا بر موضع دوخته افشانند نافع باشد

باب چهل و دو در بریم کردن پاشنه و کف انگشتها علاج
آن مصطلکی و زهره کبش بزود پسندیده تخم مرغ و ایکب
حوزه کرده با یکدیگر بیا مزنند و مرهم سازند و بر آنجا نهند تا معالجه
باب چهل و سه در غلت ابخیر خام از درخت با یک گزن و شیر
از آن زمان شود و بر آنجا مالیده توبت نافع باشد
باب چهل و چهار در زنی کردن جالوز را که سینه باید داشت
تا اسماعیل او پاک شود و یک شبانه روز بگذارد و روز دیگر
او را معذارد و در آنک غذا می هر روزه بدهند و زنجبیل و پسته
کوفته و بخت بر آن افشانند چون نیمه روز باقی اطعمه اند
گوشت کوسنجد سبزه کوفته و بخت بر آنجا افشانند و جالوز
دهند و دیگر گوشت بر ناید که پس روز دیگر آب گرم کنند
و گوشت مقدار لغت جدا کنند و در آب اندازند و بگری
بجالوز دهد تا شکم جالوز پاک کند و اسهال پیدا نشود و علاج
دیگر زنجبیل و دارچینی و دار قلعی و جوز بویا در ظرف

پسین

پسین کند و آب بر سر آن کنند و بر آتش نهند تا پخت شود
و گوشت پاره در آن اندازد و باید که گوشت مپش باشد
که در شیر کوسنجد گرم انداخته باشند و دیگر را در آب
او پخته اند کوره نهند و دیگر سداب تر بچشانند و در دیگر آب
صافی نامه اند و گوشت چنانکه یاد کرده شد در آن اندازند
نافع باشد که بخر بر رسیده است **باب چهل و پنج**
در شکستن مغز و استخوان رفت رسیدن علاج آن صبر و مردود غوغا
باید و باب حنظل غلب را ضا و کنند و اگر محلب بافتند
اسبن و شکر بر آن افشانند و بدان محلب بچند اما چون محلب
شکسته شود متقاری بچیند که مقدار منقاد او باشد منهدم
سازند و آهن پاره گرم کنند با شکر و محلب را بر یکدیگر نهند
و در میان وصل مصطلکی کنند و آهن گرم بر آن نهند تا دو
شود و اگر بعضی مصطلکی سریشم نامی نهند حکم تر شود و محتاج
آهن نباشد و مرغ را نگاه دارد تا سریشم سرد شود و حکم کرد

بعد از آن رها کنند **باب چهارم در شش در خون و غلط**
 اندرون جانور جمع شود علاج مویز شش عدد و نیم مرغ بزرگ
 و پنج عدد وسط و یک عدد و نیم مرغ کوچک را تنگ کوفته
 و بیخته در طعم کند و بجای نوز دهد تا قی کند و بعد از آن گوشت
 بچ مرغ او را دهند و گوشت مرغ خانگی بسیار و گوشت
 کبچک نیز دهند نافع باشد **باب پنجم در ندر پراسهال**
 علاج آن و بنه تازه تنگ باید کرد و آب غسل شستن و او را
 دادن و فایند در طعام او کردن و بجای نوز دادن نافع باشد
باب ششم در علت سده در باز بیضه مرغ بر آتش دهند
 تا تنگ پنجه شود و زده آن با شراب ریگان در دهان خود
 با بکدیکر یا میز و در دیان جانور پالاند و یک گوشت بچ مرغ
 بروغن گاو آلوده کند و بجای نوز دهد نافع باشد **باب هفتم**
در علت سده در باز علامت سده همچون زکام است علاج
 آن روغن بلبلان معوط پارسند و در سوراخ بینی باز چکانند

با بود

با سوده پسنل طبیب تنگ سوده و بیخته بجز بر نافع باشد
باب پنجم در علاج علت و روم خار و دار بومی بزرگ بگیرند
 و پوست باز کنند و بکوبند و بپزند و بغایت نرم سازند
 تا چنان شود که سرشش و اما س را طلاء کنند نافع باشد
باب ششم در بیداری شدن باز از صید و نافع پیش از آنکه از صید
 شود بجای نوز دهند که بغایت دلبر کرد و دیگر مشک بوزن طسوجی
 بسایند و در طعم جانور بپزند چنان شود که هرگز از پی صید باز
 نکرود **باب پنجم در موم در موم که درون جبانوز**
 روغن زیت در گوشش میفش مالند و بعضی گویند که روغن کافور
 نیز بکند و اگر گوشت میفش در آب گرم اندازند و بجای نوز
 دهند بغایت مناسب باشد **باب ششم در لایع**
کردن جوارح حلیت کوفته و بیخته بقدر آنچه بر کار دلبر کنند
 و داخل طعم کنند و ظنی آب نهند تا در آب رود و خود را
 بشوید و یک بچ موشش بگیرد و کند دارد که بکسبشکی ببرد و خود کند

و نیک شود



پایمنند و طبرزد سه چپت ان مقدار هر یک از آن دو به چون از میان آنجا
 فارغ شود در طعمه جانور بزنند و بخوراند تا نافع باشد در این باب هیچ تفرقه
 و دغدغه بخاطر راه ندهند که بکرات تجرب شده و این ابواب و نجات
 و معالجات که ذکر کرده شد صحیح حکامی است که هر یک برگزیده عصر و علما
 و هر بودند با مباد و ترمیمت و سی سلاطین ماضی از احکام حکمت و نجات
 معتقد و محل حکما و علما روزگار در آمده است شرح شده و مجموع را تجمیع خوان
 عامرة سلاطین زمان حسن کمر کرده تا در محل حاجت احتیاج عجزی واقع شود

والله اعلم بالصواب

م م م م
 م م م
 م

با پوست در هم بجای نوز بد تا لاغر شود و بر صید در اغضب کرد
باب پنجاه و چهارم در نزول آب در چشم باز چون آب
 نزول کند علامت آن باشد که دو چشم باز صافی شود
 و قطعا ندانند که آب در چشم جانور نزول کرده است اما
 چون بدست اشارت کنند با طبع دهند نه بیند علاج هر دو را
 یکشند و خون گرم در چشم جانور بزنند و جای تاریک بنهند
 و از سگ و کربه کجاء و از نذ و گوشت کبوتر باز عفران مرفوع
 کرده در مالند و جانور دهند و بکر زهره کلنگ با خون کبوتر
 گرم در چشم جانور چکانند و در یک ماه سه نوبت گوشت
 در شب اغشته و در محل و بجای نوز دهد **باب پنجاه و پنجم**
در صفت کوارش که با طبع مضم کند و باد شکند و اشتها
 آوردن جنبیل پوست و کرده و در چینی و جوز بویا و زنج
 سرخ میسوی فلک مندی نیمه مقدار یکی از آن و زعفران
 چهار یک ان جدا جدا کوبند و به پزند و بعد از آن پاکیزه

پایمنند



Handwritten text in Persian script, including a signature and several lines of text, some of which are crossed out or faded.



Handwritten signature or initials in Persian script, located in the lower left portion of the right page.

